



۲۷

ویژه نامهء عبدالحسین نوشین





ویکی‌پدیا

<http://fa.wikipedia.org>

عبدالحسین نوشین زاده ۱۲۸۵ در مشهد، پدرش - محمدباقر نوشین - معروف به «سلطان‌الواعظین» روحانی بود.

پس از دوران ابتدایی، در مدارس فرانسوی ادامه تحصیل داد و به هنگام دریافت دیپلم، نامش در فهرست یک‌صدنفره محصلان اعزامی به خارج ثبت شد. در فرانسه، با آن‌که قرار بود، تاریخ و جغرافیا بخواند، به «تولوز» رفت و در مدرسه تئاتر نام نوشت و از همین‌رو هزینه تحصیلی‌اش قطع شد و به ایران بازگشت.

او چند سال بعد، با عرضه یکی دو نمایش و انتشار یک فرهنگ فارسی-فرانسه، مبلغی فراهم کرد و دوباره به اروپا بازگشت. پس از بازگشت از این سفر بود که کار جدی نمایشی خود را آغاز کرد.

برگزاری هزاره فردوسی با حضور ایران‌شناسان غربی، فرصت خوبی برای نوشین فراهم آورد و توانست سه نمایشنامه را با الهام از شاهنامه، در برابر آنان روی صحنه ببرد. در همین سال با همکاری همسرش «لورتا»، تئاتر فردوسی را بنیاد نهاد.

نوشین سفر دیگری هم به اروپا داشت. در آغاز در جشنواره تئاتر مسکو شرکت کرد و بعد، در آستانه جنگ جهانی دوم رهسپار فرانسه شد و تحصیلات خود را در زمینه تئاتر، زبان و ادبیات فرانسه ادامه داد. فعالیت‌های سیاسی (عضویت در حزب توده ایران) برای او، زندان و تبعید و فرار را در سال‌های بعد در پی داشت.

با باز شدن فضای فرهنگی، نوشین نیز زمینه‌های هموارتری برای عرضه نمایش‌های خود پیدا کرد و گام‌های بلندی در آشنایی جامعه ایران با تئاتر جهانی برداشت. اما با تیراندازی به شاه در سال ۱۳۲۷، کار یک‌سره شده و نوشین یک‌بار دیگر همراه با گروهی از همندیشان خود به زندان افتاد. از همان زندان، توسط همسرش که ملاقات هفتگی به او داشت گروه تئاتری خود را در اجرای نمایشنامه‌ها هدایت کرد. او از جمله رهبران و کادرهای حزب توده ایران بود که از زندان قصد گریختند. نوشین پس از فرار از زندان راهی اتحاد شوروی وقت شد.

نام نوشین به عنوان بزرگ‌ترین کارگردان و هنرپیشه بی‌رقیب کشور ما طنینی عظیم یافت. در این تا ترها، نوشین «مستنطق»، «پرنده آبی» (از موریس مترلینک)، «مونسراً»، «توپاز»، «بادبزن خانم وینده میر»، «نوکرخان لنکران» و غیره را به صحنه آورد. ولی نمایش نامه انقلابی «خروس سحر» را که خود او نوشته و در مجله «مردم» به ثبت رسانده بود، هرگز به صحنه نیاورد. این نمایش نامه ملهم از نمایش نامه‌های اجتماعی ماکسیم گورکی است.

تأثر فرهنگ را نوشین در دوران آزادی خود شخصا اداره می‌کرد، ولی تأثر سعدی به هنگامی دایر شد که نوشین در زندان بود و به هدایت این تأثر از دور اکتفا می‌ورزید. گروه تاترال او سرشار از احترام و اطاعت نسبت به او بود.

در مسکو به تصحیح شاهنامه در هشت جلد و فراهم آوردن واژه‌نامه دقیقی برای آن و ترجمه بسیاری از قصه‌ها و نمایشنامه‌های برجسته جهانی مشغول شد و از دانشکده ادبیات دانشگاه مسکو درجه دکترا دریافت کرد. نوشین در ابتدای سال ۱۳۵۰ درگذشت.

منبع:

نوشین، خانلری، صبحی، مینوی



معرفی هنر مندان تربت حیدریه <http://www.torbathonarmand.blogfa.com>

عبدالحسین نوشین

سید عبدالحسین نوشین متولد ۱۲۸۲ تربت حیدریه، یکی از پایه‌گذاران هنر نوین تئاتر در ایران است که نمایشنامه‌های بزرگ و ماندگاری را به روی صحنه آورد که موجب آبرو و حیثیت هنر تئاتر در ایران گردید. او در جوانی ساکن مشهد بود و سپس به تهران آمد و به کار هنرپیشگی پرداخت. در اواخر سال ۱۳۱۲ پس از بازگشت از اروپا با بانو لرتا هاپراپتیان تبریزی (متولد ۱۲۹۰ تهران، خواننده و بازیگر پرآوازه‌ی تئاتر و سینما)، ازدواج کرد. بانولرتا پس از ازدواج با نوشین اندوخته‌های هنری و دانش علمی خود را در رشته‌ی تئاتر در اختیار نوشین قرار داد و این دو با استعدادهای ویژه و خاص، مدارج ترقی و تعالی را به سرعت پیمودند و اساس تئاتری بی‌نظیر را در ایران پی ریختند.

بانو لرتا اولین زن ایرانی است که در کلوب ایران برنامه‌های آپرت اجرا کرد. نخستین نمایش این تئاتر «توپاز» اثر مارسل پانیول بود و چندی بعد این دو، تئاتر «نکوئی» را گشودند. سال ۱۳۱۳ در این تئاتر به هنگام برگزاری هزاره‌ی فردوسی، نمایشنامه‌هایی براساس داستان‌های شاهنامه به روی صحنه آمد. نوشین در این نمایش نقش رستم را بر عهده داشت. پس از این اجرا هردو موفق به اخذ مدال مخصوص فردوسی در جشنواره شدند و این دو تئاتر را به اندازه‌ی قدرت پیش راندند.

سال ۱۳۱۴ نوشین و لرتا در جشنواره‌ی مسکو شرکت کردند و از آنجا به مدت یک سال راهی پاریس شدند. نوشین در بازگشت به سال ۱۳۲۳ تئاتر فرهنگ را بازکرد و نخستین نمایشنامه‌ای که در آن اجرا کرد «ولین» اثر بن جانسون بود. سپس این دو در تئاتر فردوسی «پرنده‌ی آبی» اثر مترلینگ را به روی صحنه آوردند.

نوشین با دقت و وسواس بیش از حد کار می‌کرد و نمایشهای او در موقع خود سوکسه‌ی فوق‌العاده‌ای داشت. حذف سولفور از روی صحنه و جلسات بحث درباره‌ی نمایشنامه، از نوآوریهای او بود. وی کسی بود که در اجرای نمایشنامه‌ی ولین، برای اولین بار لباسها و دکورها را به همان نمونه و سبک اروپایی به روی صحنه آورد.

عبدالحسین نوشین می‌توانست در صحنه‌های هنری و تئاتر ایران و جهان یکی از بزرگان و ابرمردان باشد ولی وی در کنار امور هنری به فعالیت‌های سیاسی نیز می‌پرداخت و پس از اینکه به کارهای سیاسی کشانده شد تا حدود زیادی به هنر والای او لطمه خورد و از خلق و اجراهای آثار بزرگان هنر در دنیا هر روز فاصله گرفت. وی در کنار کارهای ارزنده و شایان توجهی که انجام داد به تأسیس کلاس برای هنرپیشگان نیز پرداخت و شاگردان بزرگی چون: حمید فنبری، توران مهرزاد، حیدر صارمی، محمدعلی جعفری، شهلا ریاحی، مصطفی اسکونی، ایرج ساویر، اصغر تفکری، صادق بهرامی، محمد زندی، ایرن زازیانس، اکبر مشکین، عزت‌الله مقبلی، محمدعلی ورشوچی و... را تحت تعلیم قرارداد که بعدها در تئاتر و سینمای ایران چهره‌های بزرگی شدند.

سید عبدالحسین نوشین را به حق و گواهی بسیاری از بزرگان این هنر، می‌توان پایه‌گذار تئاتر ایران، تئاتر واقع‌گرا و رواج‌دهنده‌ی شیوه‌های نظری، علمی، در نیمه‌ی نخست قرن بیستم دانست. از آثار مشهور وی می‌توان: ترجمه‌ی پرنده‌ی آبی، ترجمه‌ی روسپی بزرگوار، ترجمه‌ی ولین، ترجمه‌ی هیاهوی بسیار برای هیچ، خروس سحر، ایده‌آل و مردم و اعماق اجتماع را نام برد. وی همچنین در دوران اقامت خود در خارج از ایران با شرق شناسان روسی بر تصحیح متن انتقادی شاهنامه‌ی فردوسی در مسکو همکاری داشته‌است. واژه‌ی «ماهک شاهنامه» از این سلسله مطالعات او در ایران به چاپ رسیده‌است.

عبدالحسین نوشین در سال ۱۳۲۹ راهی مسکو شد و سال ۱۳۴۹ در خارج از ایران بدرود حیات گفت. مرحوم نوشین و لرتا پسری به نام «کاوه» دارند که مقیم اتریش است و بانو لرتا حدود سال ۵۷ نزد پسرش رفت و در آنجا به زندگی ادامه داد تا اینکه او هم در فروردین ماه ۱۳۷۷ در وین درگذشت.



<http://www.teatr6.com>

نوشین

مرد جاودان تئاتر ایران

ناصر حسینی مهر

اگر لغزش‌هایی در مطلب زیر دیده می‌شود از آن روست که نگارش و چاپ آن برمی گردد به بیست و هفت سال پیش (دوران جوانی و خام دستی نگارنده)، که عیناً و بدون هیچ تغییری در «تئاتر۶» نقل می‌شود.

هنر نمایش نیز مانند سایر هنرها، هنری خلق الساعه نیست. تاریخ زندگی بشر، تاریخ پیدایش هنرهاست. هنر تئاتر اعم از تجربه‌ی ای، تجربی و علمی، چه در ایران و چه در سایر کشورها از این امر مستثنی نیست و به یقین شوق‌ها و ذوق‌های نسل‌های گذشته عامل اساسی کیفیت آثار هنری امروزی ما هستند.



هنر نمایش و به خصوص سیمای جدید تئاتر علمی امروز کشور ما بدون شک محصول کوشش ها و فداکاری های مردان بزرگی چون «نوشین» است که در طول بیش از نیم قرن، به خاطر پیشرفت هنر تئاتر، جانانه مبارزه و استقامت نموده اند.

به مناسبت هفتاد و پنجمین سال (و در ۱۳۸۶ به مناسبت صد و دومین سال تولد) عبدالحسین نوشین شخصیت سترگ تئاتر ایران و همچنین به موجب افتخاری که از نام و مقام استاد نوشین نصیب این مجله شده است، شرح حال مختصری پیرامون زندگی و فعالیت های هنری این هنرمند بزرگ تئاتر ایران بدین شماره اختصاص داده ایم.

عبدالحسین نوشین به سال ۱۳۸۴ شمسی (۱۹۰۵ میلادی) در خانواده ای تنگدست و زحمتکش در مشهد تولد یافت. در ایام کودکی پدرش را از دست داد، بعد از آن مدت کوتاهی به مدرسه نظام وارد شد و از آن پس تحصیلات متوسطه خود را در دارالفنون دنبال کرد. در سال ۱۳۰۷ که نخستین گروه محصلین ایرانی به اروپا اعزام شد، نوشین در میان آنها بود. در فرانسه در شهر تولوز، علیرغم میل سرپرست دانشجویان ایرانی در آن ایام (اسمعیل مرآت) به قصد تحصیل تئاتر وارد کنسرواتوار شد، زیرا در کنسرواتوارهای فرانسه شعبه ای برای تحصیل هنر نمایش وجود داشت.

نوشین در سال ۱۳۱۱ پس از فراغ از تحصیل به ایران بازگشت و به اتفاق عده ای از جوانان با ذوق و شوق «کلپ تئاتر» ی تشکیل داد، و به ترجمه و اجرای نمایشنامه های متعدد پرداخت.

آشنایی او و تئاتر نوینپادش در خلال برگزاری مراسم «هزاره فردوسی» با خاورشناسان بزرگ جهان و ملاقات وی با ایشان و شخصیت های تئاتری، زمینه تکامل هنری و جوهر انسانی زندگی را در وی فراهم ساخت. نوشین در این جشنواره با عرضه کردن سه تابلو از شاهنامه فردوسی: «رستم و تهمینه»، «زال و رودابه» و «رستم و کیکاو» نزد اندیشمندان، شخصیت هنری - اجتماعی بارزی کسب کرد، چنانکه از او که نقش «رستم» را ایفاء میکرد و بانو لرتا (همسرش) و حسین خیرخواه (یکی از بازیگرانش) به فستیوال تئاتر مسکو دعوت شد.

نوشین در «اتحاد شوروی» با فعالیت خلاق تئاتری کسانی مانند استانیسلاوسکی و مایرهودل آشنا می شود و از آنها عمیقاً فیض می گیرد... پس از بازگشت به ایران، نوشین به انواع فعالیت های تئاتری و ادبی پرداخت و دست به ترجمه ی برخی آثار شکسپیر زد. وی همراه روشنفکران دیگری مانند صادق هدایت، فضل اله صبحی، نیما یوشیج و دیگران در «مجله موسیقی» که تحت نظر آهنگساز مین باشیان نشر می یافت مشغول کار شد. در همین سالهاست که همراه برخی از هنرپیشگان تئاتر، «هنرستان هنرپیشگی تهران» را در سال ۱۳۱۸ تأسیس می کند. ولی نوشین در امور این هنرستان بعدها دخالتی نداشت و حتی به آن با نظر انتقادی می نگریست.

با سرنگونی حکومت رضا خانی در شهریور ۱۳۲۰ و فراهم شدن زمینه مساعدی برای تلاش های اجتماعی و هنری، فعالیت خلاق و وسیع نوشین هم آغاز می شود. او با دید پژوهشگرانه به مطالعه و بررسی اوضاع و احوال ناموزون اجتماعی پرداخته و به مدد تجارب غنی خود، با انتخاب بهترین آثار دراماتیک از جمله «سه دزد»، «مستنطق»، «سرگذشت»، «ولین»، «توپاز»، «پرنده آبی» و... حرکت نوینی بین سالهای ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۶ در تئاتر ایران با گشایش تئاترهای «فرهنگ»، «فردوسی» و «سعیدی» ایجاد می کند. به قول محمد تقی کهنمویی یکی از بازیگران نوشین: «در اواسط سال ۱۳۲۲ بنا به دعوت نوشین و همسرش بانو لرتا عده ای از همکاران قدیمی اش آقایان حسین خیرخواه، حسن خاشع، صادق بهرامی، و چند تن از جوانان که دوره ی هنرپیشگی را در هنرستان هنرپیشگی تهران می گذراندند به اسامی محمدعلی جعفری، نصرت کریمی، مهین و مصطفی اسکویی، محمد تقی کهنمویی، رضا رخسانی، اکبرمشکین، جلال ریاحی، رضا زندی، خانم پرخیده، خانم مهین دیهیم و همچنین دوشیزه توران مهرزاد که در کانون بانوان مشغول تحصیل بود گرد هم جمع آمدیم. در طبقه دوم یکی از پاساژهای نوساز لاله زار بنای ساختمان تئاتر شروع شده بود و افراد گروه هم هر روز عصرها در یکی از اتاق ها که در گوشه ی ساختمان قرار داشت جمع می شدیم و زیر نظر نوشین به قرائت و تجزیه و تحلیل نمایشنامه ولین ترجمه نوشین می پرداختیم و در میان گرد و خاک بنایی به تمرین ادامه می دادیم. کار دور میز، بحث و گفتگو درباره ی شخصیت و خصوصیات و تیپ پرسناژها (آدمهای نمایشنامه) و روابط آنها، آشنایی با نظر و فکر نویسنده، راه تازه ای بود که ما را به شناخت صحیح تئاتر رهبری می کرد، و این نوع کار و تمرین که تا آن زمان در تئاتر ایران سابقه نداشت، روشنگر مسائل زیادی برای ما بود».

عبدالحسین نوشین در سال ۱۳۲۶ اولین اثر صحنه ای خود را به نام «خروس سحر» به رشته تحریر درآورد و سپس در زندان قصر به تألیف درسنامه فن بازیگری خود به نام «هنرتئاتر» پرداخت.

عاقبت مهاجرت اجباری برای نوشین پیش آمد. کار بزرگ و پرازش نوشین در مهاجرت شرکت در تصحیح شاهنامه اثر بزرگ حماسی فردوسی و انتشار متن انتقادی دقیقی است که تا کنون هشت جلد از آن نشر یافته است.

نوشین در عین حال واژه نامه ی دقیقی درباره ی این اثر و پژوهش در اطراف داستان های اساطیری شاهنامه دست زد.

در جریان این فعالیت بزرگ و پردامنه نوشین سناریوها و متن هایی برای فیلم و تئاتر از شاهنامه تهیه کرده است. تمام کسانی که با نوشین کار کرده اند به نقش درجه اول او در انجام کار پر مسئولیت و خطیر تصحیح شاهنامه اذعان دارند.

نوشین در زمینه ی تحقیق ادبی و تاریخی از خود شخصیتی نشان داد که می توان برای آن ارزش عالی قائل شد.

در ایام مهاجرت نوشین آموزشگاه عالی ادبیات مسکو را تمام کرد و در جریان فعالیت در انستیتو آسیا و آفریقا از رسالات علمی خویش دفاع نمود و به مقامات علمی «کاندید علوم فیلولوژیک» و سپس دکتر در علوم فیلولوژیک نائل شد. اخیراً یک اثر تحقیقی



تحت عنوان «سخنی چند درباره شاهنامه» به فارسی در اتحاد شوروی (سابق) به چاپ رسیده است که متضمن عصاره ی تحقیقاتی است که بر پایه ی آن به مقام دکتری در علوم رسید.

یکی از فعالیت های مهم ادبی نوشین در دوران مهاجرت ترجمه آثار هنری از روسی به فارسی بود. ترجمه های متعدد نوشین از نویسندگان روس نظیر آنتون چخوف، ایوان تورگنیف، یوری ناگبی، چنگیز آیماتوف و همچنین نویسندگان معاصر شوروی چاپ شده است. اصولاً ترجمه ی آثار هنری از فرانسه و روسی به فارسی در فعالیت ادبی نوشین پیوسته جایگاهی مهم داشته است. بعدها ترجمه ی نمایشنامه معروف ماکسیم گورکی «در اعماق اجتماع» را در مجله ی «پیام نو» منتشر کرد. ترجمه ی «هیاهوی بسیار برای هیچ» اثر شکسپیر را در سال ۱۳۲۹ نشر داد.

در ایام مهاجرت همچنین به نوشتن داستانهای بزرگ و کوچک مانند «خان و دیگران»، «لاله»، «آدم بزرگ»، «شغال بیشه مازندران» و غیره دست زد... برخی از داستانهای نوشین و از آن جمله «خان و دیگران» به زبان های روسی و آلمانی ترجمه شده است و اینک که از داستان نویسی نوشین سخن می گوئیم خویست یادآوری کنیم که در ایام توقف در ایران نیز نوشین داستان هایی نوشته است، از آن جمله: «میرزا محسن» و «استکان شکسته».

عبدالحسین نوشین در روز یکشنبه ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۵۰ پس از یک سال بیماری دشوار در سن شصت و شش سالگی در مسکو درگذشت.

<http://www.yadeyar.ir>



عبدالحسین نوشین

تاریخ تولد	تاریخ درگذشت	محل دفن
۱۲۸۴ شمسی	۱۳۵۴/۲/۱۲	قبرستان صومعه "دونسکوی" شهر مسکو

بیوگرافی و زندگینامه



نوشین با ارانی و بزرگ علوی در مجله موسیقی، با هدایت و صبحی و خانلری و فرزاد و مجتبی مینوی و روبیک گرگوریان در تماس کاری و فکری بود. هدایت و مینوی هر یک از لحاظی، دو شخصیت قوی در این جمع به نظر می رسیدند. با نیما که غد و خودرایی بود سر سازگاری نداشتند... «[احسان طبری] * نوشین در یک نگاه آن چراغ دور در قلب شهر بیرجند هنوز سوسو می زد تا در یک هزار و دویست و هشتاد و چهار خورشیدی، یک مرد بر خشت این جهان افتد... در همان اوان کودکی، پدر را از دست داد. در نوجوانی به تهران شد و راهی مدرسه نظام. و پس از آن دبیرستان دارالفنون. نوشین را سر فصل ساز عرصه تئاتر مدرن ایران نام داده اند. برخی او را پایه گذار تئاتر علمی و برخی دیگر به عنوان نقطه اوج و قله تئاتر تجربی معرفی می کنند. اما نام او گستره هایی فراتر از این همه را درمی نوردد. چه، فعالیت های سیاسی و اجتماعی او، انسان همه گستر است که نمی توان واکاوی در سیمای نوشین را تنها منحصر به نقش جریان سازش در عرصه تئاتر مدرن ایران کرد. نوشین، این هنرمند آوانگارد ایرانی که چون هدایت، فرهنگ اصیل فرانسوی در بند، بند روحش رخنه کرده بود. در یک نگاه، احسان طبری، دوست و همراه نوشین، شخصیت او را در زندگی به چهار عرصه مختلف، "البته با تفاوت در نیروی تجلی، ولی همه با قوت" تقسیم کرده است، او شخصیت نوشین را در عرصه تئاتر، به عنوان هنرپیشه و کارگردان. در عرصه ادبیات به عنوان داستان نویس، دراماتورگ (نمایشنامه نویس) و مترجم. عرصه تحقیق تاریخی، ادبی و لغوی. و عرصه مبارزات سیاسی و اجتماعی تقسیم می کند. [سخنان احسان طبری در مراسم خاکسپاری نوشین در مسکو. نگاهی به سی و پنج سال تئاتر مبارز] * نوشین و مدرسه هنرپیشگی تهران از نوشین و درباره او، تا به امروز، حرف و سخن، بیش از آنکه رنگ مکتوب به خود گیرد، شفاهی بوده است. در سال های اخیر، "دکتر مصطفی اسکویی" از پیشروان پایه گذار "سیستم استانیسلاوسکی" (تئاتر علمی) در ایران، در کتاب خود اشاراتی به او داشته. "نصرت کریمی" اثری تقریباً جامع، پیرامون استادش به رشته تحریر در آورده. "عزت الله انتظامی" نیز در کتاب خاطرات خود، فصلی را به نوشین، مخفی شدن و چگونگی فرارش از ایران اختصاص داده است. به سراغ "حمید قنبری"، دوبلور و بازیگر کهنه کار رادیو و تئاتر، و پدر "شهیار قنبری" (ترانه سرا) می روم و از حضور استادش با او می گویم. برای "قنبری" ریز شدن یک جوان در احوالات نوشین جالب است؛ به فکر فرو می رود و شروع می کند برای من روایت کردن که چگونه روزی "رفیع حالتی"، آمد و مزه داد به آنها که از این به



بعد ، یک استاد فن بیان درجه یک به "مدرسه هنرپیشگی تهران" می آید... اما سر نوشین مالا مال سوداست و می خواهد که جهان را نقشی دیگر زند و زین سبب است که دوران تدریس نوشین در مدرسه مذکور به یک سال نیز قد نمی دهد. حالا اوست که با "توپاز" ، بر صحنه تئاتر یک تاز است و با حدیث تحول خواهی بر صحنه واقعی رزم ، رزم زندگی !... "حمید قنبری" می گوید « ... ای کاش همه دوره های نوشین می آمدند و همه او را می دیدند. باور کنید، وقتی راه می رفت خط می کردید... عین طاووس راه می رفت...» می گویم ، منظور شما از این خاص بودن ارائه درس های جدید از جانب اوست یا ...؟ « چیزهایی را برای تمرین می داد که همه معلمهای طرز بیان می دهند، اما خب، نوشین یک جور دیگر تمرین می داد... ای کاش نوشین ، سالهای سال در مدرسه تئاتر درس می داد ولی به واسطه گرایش سیاسی که داشت ، همان یک سال کلاس آمد و بعد به شوروی رفت آنقدر رنگ سیاسی نوشین قوی بود که مسئولین تئاتر ، اصلاً پذیرای نوشین نبودند . زیر فشار بودند که حالا رفته اند یکی از سران حزب توده را آورده اند و معلم ما کرده اند!...» * سفر به اروپا سال از پس سال می شود ، آن مرد بلند قامت ، با دماغ بزرگ سالک دار ، چشم های ملایم و بی حال ، سر مو ریخته و به قول رفیقش در مجموع خوش سیما و گیرا در ۱۳۰۷ خورشیدی با نخستین گروه محصلین اعزامی راهی اروپا می شود. می رود به آن وادی که سالیانی بس پرشماره پس از او ، "هدایت" ، "ساعدي" ، "مسکوب" و... طاقت برش شدند. اول پاریس ، بعد تولوز. نوشین جوان ، ابتدا در رشته تاریخ و جغرافیا شروع به تحصیل می کند اما خیلی زود رشته فن بیان را انتخاب کرده و گواهینامه تحصیل در این رشته را کسب می کند. نوشین ، در این مقطع زمانی ، نواختن ساز آکاردئون را نیز به شیوه فرانسویان فرا می گیرد. * دستگیری و پادرمیانی صادق هدایت در ۱۳۱۱ ، به ایران باز می گردد . سال پیوستن به جمع کلوب ایران جوان (کانون صنعتی) . اجرای دو نمایشنامه "مردم" و "زن وظیفه شناس" ، حاصل کار آن دوره او در کنار پیشکسوتانی چون "پری آقابایف" ، "غلامعلی فکری" ، "لرتا" ، "نصرت الله محتشم" و... است . او در این سالها ، نمایشنامه هایی را از زبان فرانسه به فارسی برگردانده است که از میان آنها باید به "نوکرخان لنگران" از میرزا فتحعلی آخوندف ، کارهایی از شکسپیر و نیز شاهنامه فردوسی اشاره کرد. مشهورترین ، و قابل تامل ترین نمایشنامه او را "خروس سحر" عنوان کرده اند. اثری ملهم از نمایشنامه های اجتماعی ماکسیم گورکی ، که توسط او به رشته تحریر در آمد، در مجله "مردم" به چاپ رسید ، اما هیچ گاه مجال اجرا بر روی صحنه را نیافت . "حمید قنبری" ، از معدود شاگردان نوشین است که پا به وادی سیاست نگذاشته اما او خوب به خاطر می آورد روزهایی را که نوشین علاقه داشته ، او را نیز چون دیگر شاگردان شهره اش ، "محمد علی جعفری" ، "مصطفی اسکویی" ، "رضا رخشانی" ، "نصرت کریمی" و... به کلوب حزب ببرد. می گوید « نوشین در کلوب حزب توده به من گفت ، تو چرا حزب نمی آیی؟ گفتم من دوست ندارم. گفت ، آخه دوست ندارم چه؟! حزب که چیزی نیست... گفتم ، چرا. شما به حزب توده وابستگی دارید . گفت ، خب ، گفتم نه نمی دهید ، ولی اگر من بیایم نمی توانم از شما دست بکشم و من می دانم سر از کجا در می آورم! ، بخصوص حزب توده که رنگ و بویی داشت ...» پس از مجرای ترور ساختگی شاه در بیست و هفتم بهمن ماه ۱۳۲۷ و متعاقب آن موج دستگیری ها و غیر قانونی و منحل اعلام کردن حزب با توسل به قانون ۱۳۱۰ توسط دستگاه ، نوشین نیز چون بسیاری دیگر دستگیر می شود . اما پرونده او با پادرمیانی های دوست و همراه نزدیکش صادق هدایت ، سوبه ای دیگر می یابد . "هدایت" ، با مدد گرفتن از نفوذ شوهر خواهر خود ، "رزم آرا" ، موفق می شود پرونده نوشین را از پرونده سیزده نفر جدا کند . نوشین ، به زندان های جنوب تبعید نشد ، اما سه سال زندان در انتظار او بود. * آثار نوشین تئاتر مشهور "فردوسی" ، با نوشین جانی دیگر گرفته است . هنوز ، "مستنطق" در خاطره ها ثبت است . از نمایشنامه هایی که توسط نوشین به فارسی برگردانده شده اند باید به "اتللو" و "هیاوهی بسیار برای هیچ" آثار شکسپیر ، "ولین" اثر بن جونسون ، "توپاز" اثر پانیول ، "رزماری" اثر برکلی ، "پرنده آبی" نوشته مترلینگ، "چراغ گاز" آ.بوردی ، "دراعماق" اثر ماکسیم گورکی و "شنل سرخ" اثر اوژن بریو اشاره کرد. نوشین ، کتاب "هنر تئاتر" را در سال ۱۳۳۰ در زندان به رشته تحریر درآورده که با عنوان "فن بیان" در ۱۳۴۷ ، تجدید چاپ شده و انتشار یافته است . * لرتا ، بانوی تئاتر ایران در واقعه فرار سران حزب توده ایران از زندان که به مهاجرت آنان تا آستانه انقلاب ۱۹۷۹ انجامید، نوشین نیز ناگزیر به جلای وطن می شود. اما نمی توان از نوشین گذرا گفت و فشرده و اشاره ای کوتاه به همدم و همراه او ، کسی که "بانوی تئاتر ایران" ، نامش داده اند نداشت . "لرتا" ، در سال ۱۳۱۲ با نوشین پیوند زناشویی بست . از "دکتر مصطفی اسکویی" درباره اهمیت حضور "لرتا" در آن مقطع زمانی می پرسیم . « .. او در سال هایی پا به میدان گذاشت که تئاتر نوع اروپایی در ایران از آغاز پیدایی تا تاسیس کلوب موزیکال، فاقد زن بود و نقش زنان را مردان بازی می کردند . زنایی هم که حضور داشتند ، شب به خانه راه نمی یافتند . این یک فاجعه بود ! در سال ۱۳۰۰ ، تئاتر نوع اروپایی در ایران دارای لرتا ، زنی علاقه مند و با استعداد شد...» لرتا ، کوتاه زمانی پس از مهاجرت نوشین به مسکو ، به اروپا رفت و از آنجا به اویپوست . او به استودیوی "تئاتر هنری" در اتحاد شوروی، که بهترین استودیوی بازیگری جهان محسوب می شد، راه یافت و نوشین راهی دانشکده ادبیات ماکسیم گورکی. نوشین موفق به اخذ دکترای علوم فیلولوژیک شد. به گفته "طبری" تمام حرکات ظاهری نوشین ، از لحاظ استتیک تئاتری ، سخت تنظیم شده بود . او درباره زندگی نوشین می گوید « هرگز روی رفاه و ثروت ندید و با لرتا غالباً تنها در یک اتاق زندگی می کرد. تمیز و مرتب بود. لباس کارزونی خط دار را سالها با چنان دقتی حفظ کرده بود که گویی نو و تازه خریده است . جذاب و دوست داشتني، مودب و لطیفه گو بود .» و اما لرتا ، این زن آوانگارد ایرانی که پس از انقلاب ۱۹۷۹ به مهاجرت رفت، سالیانی پیش، در حاشیه ای از بی خبری ، نزد "کاوه" تنها یادگار او و همسر هنرمندش در شهر وین خاموش شد. * و پرده آخر بهارن ۱۳۵۴ خورشیدی ، (۱۲ اردیبهشت ماه) ، درست سی و چهار سال پیش در روزهایی همین حوالی، نسیمی دلنواز از جانب "ولگا" ، ملس هوای مسکو را صد چندان می کرد ، اما نوشین را دیگر تابی به کف نمانده بود. سرطانی تمام وجودش را فرا گرفته و درد غربت نیز !... در سحرگاهی بهاری از ماه خوش رنگ و بوی مه ، نوشین، پرده آخر رزم زندگی را به صحنه برد . در قبرستان صومعه "دونسکوی" شهر مسکو ، یاران گرد هم آمدند. "احسان طبری" و "لرتا" پیشاپیش در حرکت. خاکستر پیکر او در محفظه مخصوص جاسازی شده و تاجهای گل ، یکان ، یکان ،





حدوداً ده سال پیش یکی از شاگردان عبدالحسین نوشین به نام مرحوم «تقی مینا» به ثبت و گردآوری مقالات، خاطرات و سخنان نوشین اقدام کرد تا آنان را در کتابی جمع آوری کند.

به گزارش سایت خبری خانه‌ی هنرمندان ایران، تقی مینا در میانه‌ی کار گرفتار اجل شد. این کار بزرگ بر دوش «مهدی امینی» دیگر شاگرد نوشین قرار گرفت. او نیز پس از چندی بر تخت بیماری افتاد. چنین شد که «نصرت کریمی» بزرگ مرد تئاتر ایران بر این موضوع همت گمارد. «یکسال و نیم پیش شروع به ادامه جمع‌آوری و تهیه عکس‌های این کتاب کردم» نصرت کریمی این را می‌گوید و ادامه می‌دهد «در این کتاب که تقریباً ۳-۲ ماه دیگر منتشر می‌شود ۳۰ نفر از کسانی که نوشین را می‌شناختند مقاله نوشته‌اند و ۳۰۸ عکس از اجراهای تئاتری او نیز در این کتاب چاپ می‌شود. همچنین نظرات افراد مختلف که درباره نوشین نوشته یا گفته شده نیز جمع آوری شده است. افرادی چون «صادق هدایت» تا «ناتل خانلری» و... به گفته کریمی «قرار است در این کتاب عبدالحسین نوشین به صورت همه جانبه معرفی شود» حجم زیادی از کتاب حروفچینی شده است «یک بخش کوچک که شامل دو مقاله درباره او است مانده، که تهیه و گردآوری شود»

نصرت کریمی برای تهیه عکس‌های این کتاب تلاش بسیاری کرده است به گفته‌ی وی «عکاسی همایون سوخته بود. فیلم‌ها و نگاتیوها از بین رفته بود. به تمام دوستان و آشنایان رجوع کردم. آلمان رفتم ۲ تا عکس را امانت گرفتم و توانستم آلبوم تئاتر سعدی را پیدا کنم.»

عبدالحسین نوشین که به زعم بسیاری، از پایه‌های تئاتر دهه ۲۰ کشور است در سال ۱۳۲۲ گروه نود را تشکیل و با نمایش آثار خارجی معنای جدیدی از تئاتر را عرضه کرد. او در آن سالها یک شب پیش از اجرای نمایش، عده‌ای از روشنفکران را دعوت می‌کرد و در پایان تئاتر به بحث و گفتگو می‌پرداخت. او همواره می‌خواست از نمایشنامه‌های ایرانی استفاده کند اما هیچ گاه نمی‌توانست نمایشنامه مناسبی پیدا کند. نوشین به کریمی گفته بود: «این نمایشنامه را اجرا می‌کنیم تا آنان یاد بگیرند و سپس خوب ایرانی بنویسند»

نصرت کریمی هنوز برای این کتاب اسمی انتخاب نکرده است.



<http://www.azindad.net>

داستان کوتاه "استکان شکسته" نوشته عبدالحسین نوشین

کافه کوچک خیابان اسلامبول تقریباً پر از جمعیت بود. فقط کنار بخاری دومی خالی دیده می‌شد. چون هوای کافه گرم بود مشتریها دور از بخاری جا می‌گرفتند.

آنروز ازصبح زود باران می‌بارید.

پیرمردی داخل کافه شد. لبه کلاه مشکی کهنه‌اش از باران سنگین شده، دور سر و صورتش آویزان شده بود و قطرات آب ازلبه کلاه به صورت و دور گردنش می‌چکید. پیرمرد قد نسبتاً کوتاهی داشت و کمی خمیده راه می‌رفت. تکه‌های گل، از پشت سر به شلوار و پائین پالتوش - که تقریباً تار و پود آن پیدا بود - شتک زده بود. معلوم بود راه زیادی رفته است.

پیرمرد با احتیاط از کنار میزها رد می‌شد و کوشش می‌کرد لباسش، یا دستش به کسی نخورد و یا اسباب زحمت کسی نشود.

او لحظه‌ای ایستاد. نگاهی به جمعیت انداخت، همینکه کنار بخاری میز بی‌صاحبی دید، چهره‌اش شکفته شد و راست بطرف آن آمد. کنار بخاری نشست و دو دستش را بطرف آن دراز کرد، پس از آن کلاه خود را برداشت، تکانی داد و با احتیاط روی میز گذاشت. چند قطره آب از لابلای موهایش بروی پیشانی‌اش فرو ریخت، با پشت دست پیشانی‌اش را پاک کرد و باز دست‌هایش را بطرف بخاری دراز شد.

لحظه‌ای بعد پیش‌خدمت جلو میز او آمد.

- چي ميل داريد؟

- مي‌خوام يك شيرقهوه بخورم.



پیش خدمت کهنه‌ای را که زیر سینی دردست دیگرش بود بیرون آورد و ریزه‌های شیرینی را که روی میز پخش بود پائین ریخت.

- ببخشید! قیمت شیرقهوه چنده؟

- شش هزار و دهشاهی.

- شش هزار و دهشاهی...؟ گرونه!

- والله تقصیر من نیست. توجیب من که نمیره، شیش قرونش را ارباب میگیره، دهشاهیش هم به من میرسه. ما که اینجا حقوق نداریم.

- اتفاقاً... می‌خواستم بگم... من شش قران بیشتر ندارم. نمیشه شما دهشاهیتون را از من نگیرید؟

پیشخدمت نگاه دزدیده‌ای به او کرد و بدون آنکه آره یا نه‌ای بگوید، بطرف مشتری دیگری رفت...

من و رفیقم که يك ميز دورتر از پیرمرد جا داشتیم متوجه او بودیم. موهای سفید، صورت نجیب و گیرا و ریخت او نگاه مرا جلب کرده بود. ناگهان رفیقم گفت:

- آها، یادم آمد. داشتم فکر می‌کردم این پیرمرد را کجا دیده‌ام. چند وقت پیش در اداره روزنامه‌ای که دراطاق سردبیر آن بودم، این پیرمرد آنجا آمده بود و می‌گفت من فرانسه خوب می‌دانم. می‌توانم مقالات مجله‌ها و روزنامه‌های فرانسه را به قیمت خیلی ارزان برای شما ترجمه کنم. حتا حاضر امتحان بدهم. يك مقاله بدهید، من همین جا ترجمه می‌کنم.

دوباره پیشخدمت به جلو او آمد، يك استکان بزرگ که تا نیمه آن از قهوه سیاه بود و يك شیرخوری کنار میز او گذاشت. پیرمرد، در حالیکه مرسى مودبی به پیشخدمت گفت، شش قران پول سیاه که از پیش در دستش حاضر کرده بود به او داد. پیشخدمت پول را گرفت و بی‌اعتنا از او دور شد.

پیرمرد با احتیاط شیر را توی استکان ریخت، سه حبه قند را که کنار استکان بود در آن انداخت و مشغول بهم زدن شد. سپس استکان را به لب برد ولی فوراً به زمین گذاشت. معلوم بود هنوز داغ است.

ازطرز نشستن و کلیه حرکات و رفتار موقر پیرمرد فهمیده می‌شد که گذشته نسبتاً با رفاهی داشته است.

در انتظار خنک شدن شیرقهوه، پیرمرد دو دست خود را به اطراف استکان می‌چسباند، بعد آنها را بهم می‌مالید و دوباره استکان را در دو دست خود می‌فشرد. انگشت‌هایش گاهی از استکان جدا می‌شدند و دوباره آن را بسختی در میان خود می‌فشردند و از گرمی آن لذت می‌بردند.

ناگهان پیرمرد نگاهی به کلاه خود انداخت و آنرا برداشت تا کنار بخاری بگذارد، ولی در این لحظه آستینش به لبه استکان خورد و آنرا به زمین انداخت. از صدای شکستن استکان عده‌ای از مشتری‌ها بطرف پیرمرد متوجه شدند. يك خانم که نزدیک میز او نشسته بود با هول و هراس پالتوی خود را کنار کشید ولی دیر شده بود و چند قطره شیر و قهوه به دامن پالتوش شتک زده بود.

پیرمرد با قیافه هول زده و رنگ پریده آهسته ازجا برخاست، با تبسم تاسف انگیزی زیرچشم به جمعیت نگاه کرد و مثل اینکه می‌خواست به همه بگوید این حادثه عمدی نبوده است، بالاخره کلاهدش را به سرگذشت و می‌خواست راه بیفتد، صاحب کافه از پشت دستگاه بیرون آمد، پیشخدمت جلو پیرمرد ایستاد:

- پول استکان را بدید!

پیرمرد درحالیکه سرش را پائین انداخته بود، رنگ پریده و متبسم جواب داد:

- من بشما گفتم که شش قران بیشتر پول ندارم.

پیرمرد بطرف در رفت. پیشخدمت بدون حرکت درجای خود ایستاد، قیافه و رفتار نجیبانه پیرمرد به هیچکس اجازه نمی‌داد جلو او را بگیرد.

فریاد صاحب کافه بلند شد:

- بی‌عرضه! اگه تمام ظرف‌های اینجا را هم بشکنند تو همینطور می‌ایستی و نگاه می‌کنی!

دراین‌موقع جوانکی که تنها درگوشه کافه نشسته و غرق در مطالعه کتاب و یادداشت کردن مطالب آن بود به پیشخدمت گفت:



- پول استکانت را من می‌دهم. يك شیرقهوه دیگر به پیرمرد بده!

يکي از مشتري‌ها ازدم در جواب داد:

- او رفته.

جوانك بي‌اختيار از جا برخاست و بدون آنکه كتاب و كاغذ خود را جمع و جور كند به سرعت بيرون رفت...

<http://www.peiknet.com> **بيک هفته** <http://www.peiknet.com>

تئاتر ایران

خشت اول را "آخوند زاده" گذاشت

در تهران سلسله نشست‌هائي براي بررسی تاثیر تئاتر فرانسه بر تئاتر ایران برگزار می‌شود و صاحب‌نظران و پیشکسوتان تئاتر ایران براي سخنراني و پرسش و پاسخ دعوت شده اند. این بررسی از صدر مشروطه آغاز شده و دوران اوج مدرنیسم در ایران را در بر می‌گیرد. بدین ترتیب، انقلاب کبیرفرانسه، تاثیر آن روی انقلاب مشروطه و تاثیر پذیری هنر و ادبیات ایران از انقلاب فرانسه و بازتاب آن در انقلاب مشروطه از برجستگی‌های این بررسی است. این تاثیر پذیری تئاتر ایران را از تکرار نمایش‌های روحی و تعزیه خوانی که فضا و مجالی براي جهش و گشودن درهای بسته نداشتند نجات داد. در این کار بزرگ، از نقش مهم "آخوندزاده" که زبان فرانسه را در دوران خویش از همه دیگران بهتر می‌شناخت و می‌دانست نباید فراموش کرد. این سیر و سرگذشت، که در سلسله نشست‌های خانه تئاتر ایران در حال بررسی است، در ادامه ناگزیر خود، به نقش "نوشین" در تئاتر ایران می‌رسد که کمتر از نقش زنده یاد آریانپوردر جامعه شناسی علمی ایران نیست.

در این نشست‌ها، بهزاد فراهانی که اکنون به جمع پیشکسوتان تئاتر ایران پیوسته طی سخنانی گفت:

افتخار بود اگر خانم فهیمه راستکار نیز امروز در کنار ما بود و حافظه ایشان می‌توانست یاری‌گر ما باشد، اما ایشان به علت کسالت نتوانستند حضور پیدا کنند.

در سال ۱۳۴۰ زمانی که آقای بیژن مفید در میدان ژاله و در مرکز پیشاهنگی عده‌ای جوان را دور خود جمع کرده بود تا روی تجربیات تئاتر ملی کار کند من هم یکی از آن جوانان بودم. در آن سال‌ها يك روز فروغ فرخزاد و خانم خجسته‌کیا در گروه ما حاضر شدند. در جلسه دومی که خانم کیا سر تمرینات ما آمدند از ما دعوت شد به شاگردی یکی از بزرگترین اساتید تئاتر آن زمان برویم و این استاد کسی نبود جز شاهین سرکسیان.

آثار خجسته‌کیا در راستای مدرنیسم بود که تازه در ایران رایج شده بود و ما با آن سر جنگ داشتیم. چون نمی‌توانستیم با آن ارتباط برقرار کنیم. اما نخستین کسی که به سمت تئاتر مدرن رفت خجسته‌کیا بود که از شاگردان مکتب فرانسه بود.

سرکسیان مدت‌ها بود که از فرانسه برگشته بود و شاگردانی را دور خود جمع کرده بود. مثل آقای نصیریان، عباس جوانمرد، خانم راستکار، جمشید لایق، فروغ فرخزاد و خیلی از آنها سرکسیان را تنها گذاشته بودند. سرکسیان از پیروان مکتب فرانسه با صادق هدایت همنشین بود و بيك پاك مدرنیسم در تئاتر ایران محسوب می‌شد. ۱۷ سال حضور در فرانسه، او را تبدیل کرده بود به يك مدرس و کارگردان که شیفته چخوف بود، اما چخوف را از دیدگاه فرانسوی نگاه می‌کرد و نه نگاه روسی. سرکسیان دو وطنه بود، یعنی ایرانی و فرانسوی.

علت حضور من در این جا این است که بعدها وقتی دیالوگ برقرار کردن فروغ و خانم کیا با سرکسیان را به زبان فرانسه می‌دیدم دوست داشتم بتوانم این زبان را یاد بگیرم و براي تحصیل و تجربه به این کشور بروم که این اتفاق افتاد.

تاریخ تئاتر ما به مشروطه خواهی و دوران مشروطیت بازمی‌گردد. میرزا فتحعلی آخوندزاده جزء نخستین کسانی بود که اندیشه خود را در قالب تئاتر نوشت. آثار و متاثر از دو سو بود. یکی کم‌دیا دلارته فرانسه و یکی هم اپرت‌های فولکلوریک آذربایجان. فتحعلی آخوندزاده زبان فرانسه را تقریباً بهتر از هر کس دیگری در زمان خود می‌دانست.

این مدرنیزه که سایه اش روی تئاتر ایران هم افتاده بود، استقبال هنرمندان ایران از زبان فرانسه را نیز در پی آورد. البته یکی از دلائل علاقه به زبان فرانسه نفرت از حضور استثمارگونه دولت انگلستان هم بود که باعث شده بود اکثر اندیشمندان از زبان انگلیسی متنفر باشند و یکی هم به دلیل انقلاب فرانسه بود. این پیروزی به مانند يك رهنمون و دیدگاه عاشقانه بود که می‌شد مشابه آن را در ایران هم پی جویی کرد. سومین دلیل وجود مولیر و تئاتر حاکم بر آن زمان فرانسه بود. قوم و خویشی به لحاظ تکنیکی و شباهتی میان نمایش‌های ایرانی و تئاتر مولیر و کم‌دیا دلارته وجود داشت.



کار آخوند زاده دوگونه بود. یکی آثاری که نعل به نعل اقتباس از مولیر محسوب می‌شود و یکی هم آثاری که در آن‌ها آخوندزاده مولف است اما باز هم متأثر از تئاتر فرانسه است.

وقتی در باره تاریخ تئاتر صحبت می‌کنیم باید از آثار دیگر نمایشنامه نویسان ایرانی همچون میرزا آقا تبریزی، حسن مقدم، میرزا احمدخان کمال‌الوزاره، محمودی، مویدالممالک فکری ارشاد و صادق هدایت یاد کنیم و به بررسی تأثیرات تئاتر فرانسه در آثار این هنرمندان توجه کنیم.

فراهانی در ادامه به عبدالحسین نوشین اشاره کرد و گفت: «بهترین بازیگران سه یا چهار دهه گذشته ایران شاگردان نوشین بوده‌اند. کسانی مثل لرتا، هوشنگ بهشتی، بهرامی، خلعتبری و شهبلا ریاحی.»

نوشین بار اول با دانشجویان ایرانی برای آموزش تاریخ و جغرافیا به فرانسه رفت ولی به علت اظهار نظرهای تند، سرپرست گروه او را به ایران گرداند. اما شیفتگی او به زبان و هنر فرانسه، باعث شد بار دیگر به فرانسه برود و حدود ۱۱ سال در آن جا فعالیت تئاتری کند.

وقتی نوشین به ایران برگشت، ابتدا روی صدای بازیگران کار کرد. به این ترتیب بود که شاگردان نوشین از بیان خوبی برخوردار بودند. نوشین در مرحله بعد روی نور و لباس کار کرد. قبل از نوشین همه امید بازیگران روی صحنه به جایگاه سوفلور بود. چون نمایش تنها دو روز تمرین می‌شد. نوشین این قانون را به هم ریخت، سوفلور را برداشت و گفت آکتور نه تنها نباید به سوفلور امیدی داشته باشد، بلکه باید دیالوگ‌های نقش مقابل خود را هم حفظ کند. نظم و دیسپلین جزء اصول نوشین بود. نوشین به تئاتر ایران هویت بخشید. وی بسیاری از آثار خوب ادبیات فرانسه را ترجمه کرد و روی صحنه برد و شاگردانی را پرورش داد که بعد از کودتای ۲۸ مرداد به چهره‌های درخشانی تبدیل شدند. مثل اسکویی‌ها که تئاتر آنها را تشکیل دادند. نوشین بیش از چهار دهه روی بازیگری در تئاتر ایران تأثیر گذاشت. می‌توان او پرورش یافته مکتب فرانسه دانست.

اعتقاد دارم فرهنگ هر جا که باشد باید عاشقش بود. اگر آفریقای جنوبی فوگارد و ماندلارا نداشت به چه چیزی می‌توانست افتخار کند و ما از تئاتر فرانسه بسیار آموخته‌ایم.

<http://www.peiknet.com>

<http://www.peiknet.com> **بیک هفته**

نوشین، خانلری، صبحی، مینوی

به قلم احسان طبری

نوشین با ارانی و بزرگ علوی در مجله موسیقی با هدایت و صبحی و خانلری و فرزاد و مجتبی مینوی و روبیک گریگوریان در تماس کاری و فکری بود. هدایت و مینوی هر یک از لحاظی، دو شخصیت قوی در این جمع به نظر می‌رسیدند. با نیما که غد و خود رای بود سر سازگاری نداشتند.

خانلری در میان آن‌ها جوان تر و فرزاد گوشه گیرتر بود. صبحی شوخ و دنیا دیده و سردوگرم چشیده و شیرین سخن بود... فرهنگیان چاپلوسی مانند فروزانفر، اورنگ، حکمت، صدیق اعلم، صورتگر، مرآت، شفق و یاسمی و امثال آنها که عتبه بوس رضا خان بودند و نیز دستگاه "پرورش افکار"، سخت مورد استهزای این جوانان دانا و هوشمند بودند...

در مجله موسیقی، در واقع دنباله اپوزیسیون زندان قصر رحل اقامت افکنده بود، ولی بعدها هر یک راه دیگری رفتند: نوشین و هدایت به اصول انسانی خود وفادار ماندند، مجتبی مینوی در ایام جنگ گوینده رادیو بی . بی. سی شد و تنها به نام محقق عالی مقام است که از او نامی باقی مانده است. صبحی سرانجام قصه گوی رادیو شد. نیما از دوستان کهنه کناره گرفت و چهره خود را به عنوان شاعر نوآور انقلابی حفظ کرد و از جبهه سانی پرهیز داشت. خانلری پس از دورانی رو آوردن به نثر، به سوی دستگاه رفت و از ناپروندگان دربار محمد رضا و فرح شد. "رویک گریگوریان" ویلونیسست پرفریجه به امریکا رفت.

نوشین با گروه اول دانشجویان اعزامی به فرانسه رفت و بعدها موفق شد به بخش "تاتر و دکلاماسیون" منتقل شود. به شیوه فرانسویان نواختن آکوردیون را آموخته بود و به تاتر به تمام معنای کلمه عشق می‌ورزید. وقتی به تهران آمد به تعلیم تاتر پرداخت. با "لرتا" که بانویی ارمنی - ایتالیایی نژاد بود ازدواج کرد و با او یک زوج تاتری نامدار آفرید. با حسین خیرخواه، حسن خاشع، جلال ریاحی، کهنمونی، اسکویی، شباویز و بهرامی و محشتم و جمعی دیگر از هنرپیشگان آن دوران که گاه شاگردان خود او بودند، کار می‌کرد. نمایش نامه هائی از فرانسه بر می‌گرداند و می‌کوشید از نمایش نامه های ایرانی استفاده کند؛ مانند "نوکرخان لنکران" از میرزا فتحعلی آخوندوف. از شکسپیر آثاری چند ترجمه کرد. به شاهنامه فروسی عشق می‌ورزید و از روی متن آن به مناسبت هزاره فردوسی نمایش نامه هائی ترتیب داد که در نزد سرگل روشنفکران آن ایام جلوه کرد.

مردی بود بلند قامت، با دماغ بزرگ سالک دار، چشم های ملا یم و بی حال، سر مو ریخته و در مجموع خوش سیما و گیرا. متکبر به نظر می‌رسید و درواقع نیز بود. ولی در لحظاتی سخت شوخ و خند رو می‌شد. تمام حرکات ظاهریش از لحاظ استتیک تاتری سخت تنظیم شده بود! هرگز روی رفاه و ثروت ندید و با لرتا غالباً تنها در یک اتاق زندگی می‌کرد. تمیز و مرتب بود. لباس کارزونی خط دار را



سال ها با چنان دقتی حفظ کرده بود که گوئی نو و تازه خریده است. جذاب و دوست داشتني، مودب و لطیفه گو بود. از آن ایرانیانی بود که فرهنگ فرانسوي در روحش رخنه کرده و او را دگرگون ساخته بود.

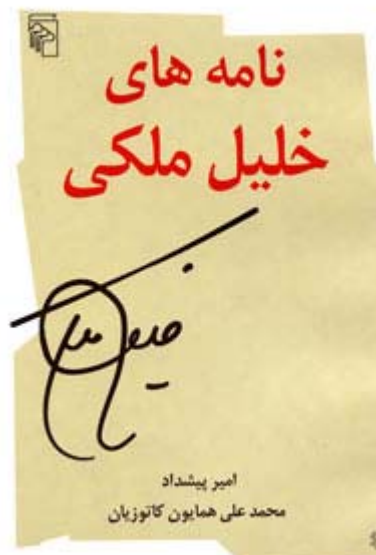
نام نوشین به عنوان بزرگ ترین کارگردان و هنرپیشه بی رقیب کشور ما طنینی عظیم یافت. در این تا ترها، نوشین "مستنطق"، "پرنده آبی" (از موریس مترلینک)، "مونسرا"، "توپاز"، "بادبزن خانم وینده میر"، "نوکرخان لنکران" و غیره را به صحنه آورد. ولی نمایش نامه انقلابی "خروس سحر" را که خود او نوشته و در مجله "مردم" به ثبت رسانده بود، هرگز به صحنه نیاورد. این نمایش نامه ملهم از نمایش نامه های اجتماعی ماکسیم گورکی است.

تأثیر فرهنگ را نوشین در دوران آزادی خود شخصا اداره می کرد، ولی تأثیر سعدی به هنگامی دایر شد که نوشین در زندان بود و به هدایت این تأثیر از دور اکتفا می ورزید. گروه تأثرال او سرشار از احترام و اطاعت نسبت به او بود.

در مهاجرت، بعنوان پایان نامه دکتری، دکتر در ادبیات شد. کار پرتلاشی را بر روی انتشار متن انتقادی شاهنامه فردوسی و پژوهش درباره واژه های این اثر جاوید پارسی انجام داد. تا هفتاد سالگی مردی قوی و تندرست بود، ناگاه صاعقه بی رحم سرطان غریب گرفت و آن درخت تناور را فرو سوزاند.

<http://www.alefbe.com>

ژورنالیست The Journalist



♦ نامه های خلیل ملکی

♦ به کوشش امیر پیشداد و محمد علی همایون کاتوزیان

♦ نشر مرکز تهران ۱۳۸۱

پیشداد و کاتوزیان در پیش گفتار می نویسند: «ملکی روشنفکر و تئورسین و فعال سیاسی رُک و بی پرده ای بود و آنچه را بدان باور داشت تقریباً بی پرده و پیرایه بیان می کرد و این خود یکی از علل بزرگ ناکامی سیاسی او در زمان حیاتش بود و پیروزی پس از مرگش». این روراستی را از همان نامه نخست که در آن نوشین را که در محکوم کردن انشعاب توسط رهبری حزب توده مشارکت داشت می توان دید: «ایراد من [به شما] نه برای این است که شما امضایی برای تقبیح عملی نموده اید که مسبب حقیقی آن را بیشتر از من می شناسید! برای این نیست که من نمی خواهم و نمی توانم حتا در روی صحنه [تأثیر] شما را ببینم! بلکه تنفر من از دیدن شما به این جهت است که در مقابل این روش بی شرفانه و ناجوانمردانه، سکوت اختیار نموده اید... با پول می توان شجاعت اخلاقی انسان را خرید. البته تصدیق خواهید فرمود که این نوع خریداری لازم نیست همیشه مستقیم باشد: غیر مستقیم هم از لحاظ اخلاقی همان اثر و نتیجه را دارد». در زیرنویس می خوانیم که منظور از این کنایه، وعده حزب توده به نوشین و همسرش، لُرنا مبنی بر فرستادن آنان به چکسلواکی بود. ملکی وقتی همه حرفهایش را به نوشین می زند نامه را اینگونه پایان می دهد: «با نوشتن این سطور دیگر هیچ اثری از نفرت و تحقیر در فکر من باقی نمانده و ارزش و احترام همیشگی خود را نسبت به شما باز یافته ام. من در عالم دوستی موظف بودم به تکلیف خود عمل کنم و افکار خود را درباره شما به خود شما بنویسم تا بتوانم استراحت نمایم». این شیوه را در تمام نامه ها و مواضع و برخوردهای سیاسی ملکی می توان دنبال کرد.



نامه خلیل ملکی به عبدالحسین نوشین

این نامه چند ماه پس از انشعابِ دی ماه ۱۳۲۶ از حزب توده، (اوایل سال ۱۳۲۷) نوشته شده است.

عبدالحسین نوشین که از دوستانِ نزدیکِ صادق هدایت بود با جمعی دیگر از روشنفکرانِ حزب توده به دیدن خلیل ملکی می رفتند و به او اصرار می کردند تا به حزب توده بپیوندند و برای اصلاح راه و روش و رهبری آن حزب، آنان را یاری دهد. ملکی به دلیل رفتارهایی که از برخی رفقایِش (که اکنون در دستگاهِ رهبری حزب توده بودند) در زندان «پنجاه و سه نفر» دیده بود، از این کارِ اکراه داشت. اما بالاخره یک عامل عاطفی در ارتباط با نوشین سبب شد که پیشنهاد او و دوستانش را بپذیرد و در حزب توده به آنان بپیوندد. بقولِ (۵): روزی که خلیل ملکی برای دیدارِ نوشین به خانه اش رفته بود، دید که در آن اطاقکِ کوچک و محقرِ چگونه لورتا، همسرِ نوشین، سعی می کرد تا کودکِ شیرخوارشان را آرام کند. تأثیرِ عاطفی دیدن این منظره سبب شد تا ملکی دعوتِ نوشین و دیگران را جهت پیوستن به حزب توده بپذیرد.

در حزب توده، عبدالحسین نوشین از اعضاءِ مهم و فعالِ جناحِ اصلاح طلب و از جمله دوستانِ نزدیک و صمیمیِ ملکی بود. نوشین که مانند بعضی دیگر از اصلاح طلبان، انشعاب را صلاح نمی دانست با رضایتِ ملکی و دیگر انشعابیون، درحزب توده ماند، اما فشارِ رهبری حزب برای محکوم کردن انشعاب و شخصِ ملکی، نوشین را نیز ناگزیر کرد تا علیرغم میلِ خود، با آنان همساز شود و اعلامیه شدید و افتراءآمیز حزب توده علیه خلیل ملکی را امضا کند.

نامه ملکی به نوشین، اندوه و افسردگی یک اندیشمندِ معتقد به اخلاق را درباره عمل ناروای یک دوستِ عزیز و هنرمندِ برجسته عیان می کند و در عین حال، صفایِ باطن، ادب و عاطفه سرشارِ خلیل ملکی را آشکار می سازد:

دوست عزیز آقای نوشین!

چند ساعت پس از نصف شب است که این سطور را برای شما می نویسم. خیلی دلم برای شما تنگ شده است، ولی ملاقاتِ بایک نفرِ خائن و منحرف برای شما خیلی خوشایند نباید باشد. گاهی خیال می کنم شما را در روی صحنه تئاتر زیارتِ نمایم، ولی نمی توانم خود را راضی کنم. ایراد من [به شما] نه برای این است که شما امضائی برای تقبیحِ عملی نموده اید که مسببِ حقیقی آن را پیشتر از من می شناسید! برای این نیست که من نمی خواهم و نمی توانم حتی در روی صحنه [تئاتر] شما را ببینم! بلکه تنفر من از دیدن شما به این جهت است که در مقابل این روشِ بی شرفانه و ناجوانمردانه، سکوت اختیار نمودید. شما که جرأتِ تقبیحِ علنی من و خامه ای [و] جواهری و غیره را داشتید، ولی جرأتِ تقبیحِ این روش را که خودتان نزدیک تر از من به قبح آن هستید ندارید. اگر من فعلاً نمی توانم این افتخار را داشته باشم که بازیِ هنرمندانه شما را روی صحنه تئاتر ببینم، دارای این افتخار هستم که بازیِ هنرمندانه شما را در صحنه سیاست تماشا می نمایم. اگر من نمی توانم به اندازه یک نفر از هزاران نفر تماشاچی از شما و همکارانِ هنرمند شما تشویقی به عمل آرم، در عوض یک پیشنهاد مفید دارم:

پس از «ولین» (۶) شما نقشی را که امروز در صحنه سیاسی بازی می کنید در صحنه تئاتر بازی نمائید و شخصیتِ سیاسیِ خودتان را به مردم مجسم سازید؛ بی شک موفقیتِ بزرگی خواهید داشت. چون من «قریحه» این نوع نویسندگی را ندارم، ممکن است این مشکل و حل آن را به عهده آقای [احسان] طبری، یا رفیقِ طبری، بگذاریم که رفاقتِ چهارده ساله خود را با [انور] خامه ای مخصوصاً به حد کمالِ هنرمندی رسانده است.

در روی صحنه، یک فرد اجتماعی و مبارزی را مجسم نمائید که تا دیروز علیرغم توجه تمام دوستانِ خود و علیرغم عقل و منطق، هنر و قریحه خود را فدای سیاست، یعنی وکیل شدن برای مجلس، نموده بود، ولی امروز - به عکس - تمام عقایدِ سیاسی و اجتماعیِ خود را به تمام معنی کلمه، فدای قریحه و هنر، یعنی فدای نتیجه حاصل از هنر، یعنی «پول» نموده است، همان پولی که شما هنرمندانه بارها آن را در صحنه [تئاتر] معرفی نموده اید، که با آن می توان وجدانِ اخلاقیِ ترین مردم را خرید!

با پول می توان شجاعتِ اخلاقیِ انسان را خرید، البته تصدیق خواهید فرمود که این نوع خریداری لازم نیست همیشه مستقیم باشد؛ غیرمستقیم هم، از لحاظ اخلاقی همان اثر و نتیجه را دارد (۷).

اگر یک فردِ مبارزِ هنرمندی برای رواجِ بازارِ تجارتِ هنرمندانه خود، و یا از ترسِ کسادِ بازارِ خود، اجازه دهد که به نام او - و یا [با] سوءاستفاده ضمني از نام و شخصیت او - قبیح ترین مردم، شریف ترین افراد را خیانتکار و منحرف و عاملِ امپریالیسم و همردیفِ تروتسکی و غیره جلوه دهند، و او ساکت و آرام بنشیند که اسم او نیز به عنوانِ عضو هیئتِ اجرائیه در این اتهامات به عنوان اکثریتِ تام و تمام [هیئتِ اجرائیه موقتِ حزب توده] مورد سوءاستفاده قرار بگیرد، اسم این را چه می توان گذارد؟

آری دوست عزیزم ... نشان دادنِ شخصیتِ یک همچو فرد «بی شخصیتی» در صحنه امروز بیشتر از هر روز برای جامعه ایران مفید و مؤثر است. من خوب متوجه این بی شخصیتی با شخصیتِ ترین افرادِ جامعه روشنفکران هستم و لزومِ مبارزه با این بی شخصیتی را بخوبی درک می نمایم. شما این مبارزه را از صحنه [تئاتر] شروع کنید، و از خودتان نیز شروع نمائید.

اگر من جرأتِ صراحتِ لَهجه گستاخانه را پیدا کرده ام، البته تعجب نخواهید نمود. شما که لااقل در روی صحنه [تئاتر، نقش] «حادثه جو» را بازی نموده اید، متوجه هستید که من امروز با حادثه ای روبرو شده ام که هر نوع صراحتِ لَهجه گستاخانه ای را توجیه می نماید. شما خوب متوجه هستید در این پیس [نمایشنامه] سیاسی که امروز در نهضتِ توده ای ایران به قلم آقای طبری



نوشته می شود، و به کارگردانی ایشان و شرکت دکتر یزدی ها و دکتر کشاورزها و قاسمی ها و عمه مظفر فیروزها و شوهر او (۸)، و متأسفانه با شرکت خود شما بازی می شود، نقش خیانتکار به من و خامه ای و جواهری و سایر افراد شرافتمند تحمیل شده است.

خوب متوجه هستید که در این بازی تراژیک و کمیک، نقش لنین و استالین و غیره را دکتر یزدی و دکتر کشاورز و عمه فیروز مظفر و شوهرش بازی کرده، و نقش خیانتکاران را خامه ای و جواهری بازی می نمایند!

دوست عزیزم آقای نوشین! گویا فراموش نموده اید این انحرافات خیانتکارانه که به من نسبت داده می شود تاریخش، به عکس آنچه ادعا شده، از موقع انتشار کتاب «چه باید کرد؟» [اثر اپریم اسحق، اردیبهشت ۱۳۲۵] نمی باشد. خیلی زودتر از آن شروع شده. البته فراموش نکرده اید - و اگر اشتغالات کسبی باعث فراموشی شده باشد، با کمی تأمل تصدیق خواهید نمود - که طبری و قاسمی و کیانوری و شما بودید که این فکر امروزی را که من تعقیب می نمایم، در من تزریق نمودید. گویا فراموش نکرده باشید که من پس از شناختن افراد «اپورتونیست» در گوشه خانه خود منزوی شده بودم (۹). وقتی شما از طبری تعریف و تمجید [کردید] و مرا به تبعیت از فکر خودتان تشویق نمودید، من ضعف ها و خودخواهی های او را که در زندان دیده بودم برای شما تعریف کردم. شما خوب می دانید که فکر امروزی من عیناً همان فکر مشترکی است که من و شما و طبری و قاسمی و کیانوری آن روز تعقیب می نمودیم، و گویا تنها من و خامه ای، از آن عده، امروز نسبت به آن افکار شریف و عالی وفادار مانده ایم، و طبری و قاسمی و شوهر مریم [کیانوری] درست در عکس آن جهت حرکت می نمایند، و شما هم نقش «لش» [یعنی: رل نعش] را بازی می نمائید.

اگر [هم] کسب و تجارت شما را خیلی فراموشکار نموده باشد، حتماً فراموش ننموده اید که علاوه بر اشخاص نامبرده، یک شخص ساکت و آرام نیز در اغلب جلسات ما حضور داشت، شخصی که نطق خوبی نیست ولی متفکر و فضاوت کننده خوبی است، و من و شما هر دو نسبت به او احترام و ارزش قائل هستیم. آری ... اگر خاطرات آن روز را فراموش کرده اید، و اگر جرأت دارید، خواهش می کنم این سطور را برای صادق هدایت بخوانید. او فراموشکاری شما را جبران خواهد نمود! (۱۰)

من پس از نوشتن این مراسله، حس می کنم که تمام نفرت من از شما تبدیل به محبت و صمیمیت همیشگی گردیده و حس می کنم که در یکی از شب های هفته می توانم شما را در روی صحنه [تئاتر] بینم و مانند گذشته، سعی می کنم در صف اول نشسته و از نزدیک به روی شما تماشا نمایم. من بدون شرمساری و با وجدان راحت به روی شما نگاه خواهم کرد، زیرا با نوشتن این سطور، دیگر هیچ اثری از نفرت و تحقیر در فکر من باقی نمانده، و ارزش و احترام همیشگی خود را نسبت به شما بازیافته ام. من در عالم دوستی موظف بودم به تکلیف خود عمل کنم، و افکار خود را درباره شما به خود شما بنویسم تا بتوانم استراحت نمایم.

دوست صمیمی شما

۵- نامه های خلیل ملکی، مقدمه امیر پیشداد و محمدعلی همایون کاتوزیان، ص ۲۰.

۶- Volpone، قهرمان نمایشنامه ای به همین نام از نویسنده انگلیسی، بن جانسون (B Johnson) با خصلتی روباه گونه و فریبکار.

۷- گویا در آن زمان، حزب توده به نوشین و همسر هنرمندش لورتا وعده داده بود تا این دو را برای شرکت در مراسمی به چکسلواکی بفرستد. از این گذشته، تبلیغات حزب توده در رونق کار تئاتر سعدی (وابسته به نوشین) بسیار مفید و مؤثر بود.

۸- اشاره به مریم فیروز و همسرش (نورالدین کیانوری) است.

۹- اشاره به اینکه خلیل ملکی در زندان با بسیاری از ضعف ها و فرصت طلبی های رهبران حزب توده آشنا شده بود و لذا پس از آزادی، از آنان کناره گرفته و منزوی شده بود.

۱۰- صادق هدایت هرگز به عضویت حزب توده در نیامد، اما در چند سال اول تشکیل آن حزب، به جناح اصلاح طلب آن متمایل بود، و به همین دلیل بسیاری از جلسات این جناح در اطاقی که او در خانه پدری اش داشت، در حضور خود او (به عنوان ناظر) تشکیل می شد، به این دلیل است که ملکی او را به شهادت می گیرد. (نامه ها ... مقدمه، ص ۲۵).

<http://www.peiknet.com>

<http://www.peiknet.com> بیک هفته

جایزه نوشین برای بهترین ها

مراسم سومین سالگرد تاسیس انجمن منتقدان و نویسندگان خانه تئاتر ایران به مناسبت گرامیداشت مقام خبرنگار در محل سالن اصلی بنیاد آفرینش های هنری نیاوران برگزار خواهد شد.



بنابر اعلام این انجمن، در مراسم یادشده قرار است مانند گذشته از فعالان و پیشکسوتان تئاتر کشور تجلیل شود.

بر همین اساس و برای اولین بار در سومین مراسم سالانه انجمن منتقدان و نویسندگان خانه تئاتر ایران از ۳ هنرمند تاثیرگذار سالهای دور و نزدیک تئاتر ایران: محمدعلی کشاورز (بازیگر)، محمد چرمشیر (نمایشنامه‌نویس) و نرمین نظمی (طراح صحن) با اعطای مدال نوشین بعنوان پدر تئاتر معاصر ایران تقدیر خواهد شد.

علاوه بر این قرار است در مراسم مذکور بر اساس رأی مخفی اعضای انجمن در اسفند ماه سال گذشته، ۲ نمایش برتر سال ۱۳۸۲ که اجرای عمومی رفته‌اند (از گروه کارگردان‌های زیر و بالای ۴۰ سال) معرفی و با اعطای مدال نوشین مورد تقدیر قرار گیرند.

همچنین این انجمن، بر اساس تحقیقات خود، فعال‌ترین گروه تئاتری سال گذشته را اعلام و مورد تقدیر قرار خواهد داد.

در عین حال قرار است در بخش مطبوعاتی مراسم مذکور نیز ضمن اعلام اسامی برگزیدگان مسابقه سالانه انجمن، خبرنگار فعال و برتر سال که از میان انجمن انتخاب خواهد شد، معرفی و مورد تقدیر قرار گیرد.

مراسم سالانه انجمن منتقدان و نویسندگان خانه تئاتر ایران هر ساله روز ۱۷ مرداد ماه که روز تاسیس این انجمن است برگزار میشد اما امسال با توجه به تراکم برنامه‌های تابستانی بنیاد آفرینش‌های هنری نیاوران و نیز اصرار هیات مدیره انجمن مبنی بر برگزاری مراسم یادشده در آن فرهنگسرا، این مراسم در روز ۲۹ مرداد ماه برگزار خواهد شد.

<http://www.bbc.co.uk/persian>



آخرین بازمانده

تنها مرکز هنری که در لاله‌زار هنوز سرپاست، تئاتر قدیمی پارس است. تئاتر پارس از تئاترهای قدیمی لاله زار است که فعالیتش را با نام تئاتر فرهنگ آغاز کرد.

عبدالحسین نوشین دانش‌آموخته دارالفنون که تحصیلاتش را در رشته تئاتر در فرانسه به پایان برده بود با همکاری همسرش "لرنا هاپراپتیان" هنرپیشه تئاتر، حسن خاشع، حسین خیرخواه، نصرت کریمی، مصطفی اسکویی، علی محزون و برخی دیگر از هنرمندان نمایش‌های ماندگاری نظیر ولین، توپاز، دختر شکلات فروش و تاجر ونیزی را در تئاتر فرهنگ (پارس) روی صحنه بردند.



اولین نمایش عبدالحسین



نوشین (در تئاتر پارس) 'ولین' بود که نوشین با اجرای آن در سال ۱۳۲۳ تئاتر فرهنگ را افتتاح کرد. این نمایش به مدت دو هفته روی صحنه بود. در آن زمان من هم به عنوان گریمر و بازیگر در آنجا فعالیت داشتم.

“

نصرت کریمی

نصرت کریمی از هنرمندان آن دوره درباره آغاز کار تئاتر فرهنگ می گوید: "نوشین با کمک سرمایه‌دارهای بازاری چون جعفری، طایفی و وثیق، تئاتر فرهنگ را در طبقه بالای پاساژ پارس ساختند که حدود ۵۰۰ نفر گنجایش داشت."

"اولین نمایش نوشین 'ولین' (نوشته بن جانسون) بود که نوشین با اجرای آن در سال ۱۳۲۳ تئاتر فرهنگ را افتتاح کرد. این نمایش به مدت دو هفته روی صحنه بود. در آن زمان من هم به عنوان گریمر و بازیگر در آنجا فعالیت داشتم."

"بعدها سرمایه گذارها برای جلب مشتری بیشتر به نمایش‌هایی با سطح پایین‌تر که استحکام تئاترهای قدیمی را نداشت روی آوردند، بعضا برای فروش بیشتر نمایش‌های میان پرده‌ای، حتی استریپ تیز و رقص شکم عربی اجرا می شد."

"سرمایه گذاران تالار فرهنگ، از نوشین خواستند او هم برای جلب مخاطب بیشتر نمایش‌های کم‌دی و تفریحی اجرا کند. ولی نوشین مخالفت کرد و از تئاتر فرهنگ بیرون آمد. سرمایه گذاران هم رفتند دنبال کارگردان‌ها و هنرپیشه‌های دیگر."

نصرت کریمی ادامه می دهد: "نوشین پس از مدتی کناره‌گیری از تئاتر در "جامعه بارید" به سرمایه‌گذاری سه سرمایه‌گذار دیگر تئاتر فردوسی را راه انداخت که آنجا هم دو سالی بیشتر دوام نیاورد. چون پس از ماجرای تیراندازی به شاه در بهمن ۱۳۲۷ نوشین که به حزب توده وابسته بود دستگیر و عملاً تئاتر فردوسی هم تعطیل شد."

<http://www.peiknet.com>

<http://www.peiknet.com> **بیک هفته**

عبدالحسین نوشین

بنیانگذار تئاتر ایران و محقق بزرگ شاهنامه فردوسی

"واژه نامک" شاهنامه منتشرشد

«واژه نامک»، فرهنگ واژه‌های دشوار شاهنامه، نوشته زنده یاد عبدالحسین نوشین پس از سال‌ها با ویرایش جدید و ۸۰ واژه تازه منتشر شد. در این فرهنگ، مجموعه‌ایست از معانی واژه‌های دشوار «شاهنامه»، که تنها شامل نام‌های خاص «شاهنامه» نیست؛ بلکه بجای آن بسیاری کلمات مرکب یا عبارات دور از ذهن نیز شرح داده شده است. همچنین معنی مجازی واژه‌ها بیان شده و بسیاری از کنایه‌ها نیز آورده شده است.

در این فرهنگ، در آوردن شاهد به يك بيت قناعت نشده، بلکه هر جا لازم بوده است، چند بیت از «فردوسی» و سخنوران دیگر، شاهد آورده شده است تا معنای اصلی واژه نمایان شود.

«فرهنگ واژه‌های دشوار شاهنامه» بر پایه پنج نسخه معتبر «شاهنامه» یعنی نسخه خطی موزه بریتانیا، نسخه خطی کتابخانه عمومی لنینگراد، نسخه خطی قاهره، نسخه خطی دانشکده خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی و نسخه خطی دانشکده خاورشناسی، تدوین شده است.

"واژه نامک" ۳۰ سال پیش توسط از سوی انتشارات دنیا منتشر شد و اکنون با ویرایشی جدید و افزودن واژه‌هایی تازه توسط انتشارات معین باز انتشار یافته است.

"واژه نامک" بخشی از کار بزرگی است که عبدالحسین نوشین، پدر تئاتر نوین ایران، در سال‌ها مهاجرت سیاسی اجباری در اتحاد شوروی سابق روی شاهنامه فردوسی انجام داد و یکی از معتبرترین نسخه‌های شاهنامه را به همراه همین "واژه نامک" در اتحاد شوروی منتشر کرد.

نوشین نیز از جمله قربانیان نظام شاهنشاهی بود که به ناچار و برای سر در نیاوردن از زندان‌های شاه جلای وطن کرد. پس از او جمع دیگری از بازیگران و چهره‌های برجسته تئاتر ایران نظیر حسن خیرخواه و عباس شباویز نیز از چنگ کودتاچیان ۲۸ مرداد گریختند و به مهاجرت کشورهای سوسیالیستی وقت رفتند. نوشین در سال ۱۳۵۰ به درود حیات گفت و این درحالی است که هم در دانشگاه معتبر مسکو و هم در دانشگاه برلین نام و تصویرهای او بخشی از اعتبار این دانشگاه‌هاست.



عبدالحسین نوشین میان سال‌های ۱۲۸۰ و ۱۲۸۵ در مشهد زاده شد. پدرش - محمدباقر نوشین - معروف به «سلطان‌الواعظین» روحانی و اهل منبر بود و صوتی خوش داشت. نوشین، پدر و مادر را با فاصله‌ای اندک، در همان نخستین ماه‌های زندگی از دست داد و در تهران نزد مادر بزرگش بزرگ شد.

پس از دوران ابتدایی، در مدارس فرانسوی ادامه تحصیل داد و به هنگام دریافت دیپلم، نامش در فهرست يك‌صدنفره محصلان اعزامی به خارج ثبت شد. در فرانسه، با آن‌که قرار بود، تاریخ و جغرافیا بخواند، به «تولوز» رفت و در مدرسه تئاتر نام نوشت و از همین‌رو هزینه تحصیلی‌اش قطع شد و به ایران بازگشت.

او چند سال بعد، با عرضه یکی دو نمایش و انتشار يك فرهنگ فارسی-فرانسه، مبلغی فراهم کرد و دوباره به اروپا بازگشت. پس از بازگشت از این سفر بود که کار جدی نمایشی خود را آغاز کرد. برگزاری هزاره فردوسی با حضور ایران‌شناسان غربی، فرصت خوبی برای نوشین فراهم آورد و توانست سه نمایشنامه را با الهام از شاهنامه، در برابر آنان روی صحنه ببرد. در همین سال با همکاری همسرش "لورتا"، تئاتر «فردوسی» را بنیاد نهاد.

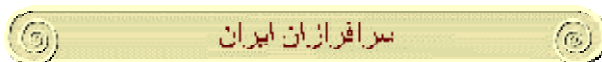
نوشین سفر دیگری هم به اروپا داشت. در آغاز در جشنواره تئاتر مسکو شرکت کرد و بعد، در آستانه جنگ جهانی دوم رهسپار فرانسه شد و تحصیلات خود را در زمینه تئاتر، زبان و ادبیات فرانسه ادامه داد. فعالیت‌های سیاسی (عضویت در حزب توده ایران) برای او، زندان و تبعید و فرار را در سال‌های بعد در پی داشت.

با باز شدن فضای فرهنگی، نوشین نیز زمینه‌های هموارتری برای عرضه نمایش‌های خود پیدا کرد و گام‌های بلندی در آشنایی جامعه ایران با تئاتر جهانی برداشت. اما با تیراندازی به شاه در سال ۱۳۲۷، کار يك‌سره شده و نوشین يك‌بار دیگر همراه با گروهی از هم‌اندیشان خود به زندان افتاد. از همان زندان، توسط همسرش که ملاقات هفتگی به او داشت گروه تئاتری خود را در اجرای نمایشنامه‌ها هدایت کرد. او از جمله رهبران و کادرهای حزب توده ایران بود که از زندان قصد گریختند. نوشین پس از فرار از زندان راهی اتحاد شوروی وقت شد.

در مسکو به تصحیح شاهنامه در هشت جلد و فراهم آوردن واژه‌نامه دقیقی برای آن و ترجمه بسیاری از قصه‌ها و نمایشنامه‌های برجسته جهانی مشغول شد و از دانشکده ادبیات دانشگاه مسکو درجه دکترا دریافت کرد. نوشین در ابتدای سال ۱۳۵۰ درگذشت.



<http://www.peikekhabari.com>



<http://www.sarafrazan.net/vazheh.htm>

واژه نامک عبدالحسین نوشین

به کوشش سایه سعیدی سیرجانی

دوستان جوان سال علاقمند به تاریخ و ادب ایران،

امروز خبری را در تارنماهای دور از قیچی سانسور و اصلاح جمهوری اسلامی خواندم که آه از نهادم برخاست. بر خبر نادرست خبرگزاری جمهوری اسلامی اعتراضی که نیست که سبک و روشی جز این ندارند؛ اما در این مبارزه برای شناخت واقعیات بار تارنماهای خارج از محدوده سانسور و نظارت جمهوری اسلامی دوچندان نه؛ بل صد چندان می‌گردد.

خبرگزاری جمهوری اسلامی از چاب فرهنگ مجموعه‌ای از واژه‌های دشوار شاهنامه "نوشین" خبر داده است و دو تارنمای اخبار سیروس و پیک نت با شوق و ذوق مهر تایید بر نوید شکستن قفلی و طلوع چاپ این اثر تیترو مطلب نوشتند! دریغ و دریغ.

اصل خبر:

"به گزارش خبرنگار خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، در این فرهنگ، مجموعه‌ای از واژه‌های دشوار «شاهنامه»، شرح و معنا شده است. این مجموعه، شامل نام‌های خاص «شاهنامه» نیست؛ به‌جای آن بسیاری کلمات مرکب یا عبارات دور از ذهن شرح داده شده است. همچنین معنی مجازی واژه‌ها بیان شده و بسیاری از کنایه‌ها آورده شده است.



در این فرهنگ، در آوردن شاهد به يك بيت قناعت نشده، بلکه هر جا لازم بوده است، چند بيت از «فردوسي» و سخنوران ديگر، شاهد آورده شده است تا معنای اصلي واژه نمایان شود.

«فرهنگ واژه‌های دشوار شاهنامه» بر پایه پنج نسخه معتبر «شاهنامه» يعني نسخه خطي موزه بریتانیا، نسخه خطي کتابخانه عمومي ليننگراد، نسخه خطي قاهره، نسخه خطي دانشکده خاورشناسي فرهنگستان علوم شوروي و نسخه خطي دانشکده خاورشناسي، تدوين شده است.

این اثر ۲۰ سال پیش توسط انتشارات دنیا منتشر شده که به تازگی با ویرایشی جدید و افزودن واژه‌هایی تازه توسط انتشارات معین به چاپ رسیده است.

ای کاش پیش از انتشار خبر های دروغ جمهوری اسلامي جستجوبي از درگیران نشر در سالهای قبل کنند و بخوانند.

این اثر نخستین بار توسط بنیاد فرهنگ ایران به تلاش سعیدی سیرجانی و دکتر خانلری منتشر گردید. این هم مقاله " واژه نامک" اثر سعیدی سیرجانی که پس از چاپ واژه نامک به تاریخ بهمن ماه هزار و سیصد و پنجاه و شش در مجله راهنمای کتاب برای نخستین بار منتشر گردید و سپس همین مقاله در کتاب " در آستین مرقع..." آمد.

این هم اصل مقاله تا گرد و خاک جماعت دست دراز بر تلاش گذشتگان ننشیند:

" واژه نامک"

عاقبت چرخ بازیگر کار خودش را کرد و "واژه نامک" عبدالحسین نوشین هنرمند آواره از وطن به وسیله بنیاد فرهنگ ایران چاپ و منتشر شد. نوشین در مرض موت به فرزندش وصیت کرده بود که این یادداشتها را به ایران بفرستد و به دست دکتر خانلری بسپارد تا به همت او منتشر شود و به هموطنانش برسد. خیلی دلم می خواست بدانم نوشین وقتی که چنین وصیتی می کرده در چه حال و هوایی بوده است. در ضمیر آشفته رنجیده از روزگار و شاید پشیمان از گذشته اش چه می گذشته است. بگذریم...

آنان که با کتاب و ادب فارسي سر و کار دارند می دانند که نوشین، سالهای آخر عمر آشفته سرانجامش را وقف تصحیح شاهنامه کرد، و به همت او و همکارانش متن مصحح و انتقادی شاهنامه در مسکو منتشر شد و به فیض مقاصد خاص به ارزانتین قیمت در دسترس محققان ایرانی قرار گرفت. این اقدام با همه نقایصش و با همه ایراداتی که بر آن وارد است، ظاهراً مثبت ترین و پرفایده ترین گامی است که تاکنون در راه احیای اثر عظیم و حماسی و ملي ما ایرانیان برداشته شده است و اجازه فرمایید با کمال شرمندگی این را اضافه کنم که با کمک دیگران.

گذشته از این خدمت مهم، نوشین در ضمن تصحیح شاهنامه به کار فرعی اما بسیار سودمند دیگری هم پرداخت، و آن شرح و حل مقداری از مشکلات شاهنامه بود. همین، که به اسم واژه نامک در دسترس شماست. قبل از خرده گیری می خواهم بدین واقعیت اعتراف کنم که اگر نوشین جز این مجموعه هیچ اثری در فنون هنر و ادب و ترجمه، تقدیم پیشگاه ارجمند زبان پارسی نکرده بود، باز هم دینی از این آب و خاک بر گردن نداشت. کاری که این هنرمند دور از وطن انجام داده است در اهمیت از همه فعالیت هایی که هموطنان پر طاق و تربیش تاکنون کرده اند، بیش است. یادش گرامی و روانش شادباد.

درین کتاب سیصد و پنجاه صفحه ای بیش از سه هزار لغت و ترکیب اغلب مبهم شاهنامه مورد بحث قرار گرفته است و در بسیاری از موارد به فیض شواهد متعدد و استدلال درست، رفع مشکل شده است و شاید درین سه هزار مورد به کمتر از یک دهم مواردی برخورد کنیم که محتاج فحص بیشتر و تحقیق جامعتر باشد؛ و آنان که در کار " لغت" دستی دارند می دانند که تالیفی بدین درجه از صحت چه دشوار است.

استاد خانلری مجموعه یادداشتهای نوشین را به من سپرد، تا تنظیم کنم و به چاپ بسپارم؛ و من- چنانکه در مقدمه کتاب نوشته ام- خود را اخلاقاً متعهد و ملزم داشتم که عین نوشته های نوشین را تنظیم و چاپ کنم، بی هیچ دخل و تصرفی، و گرچه اصلاحات لازم و بی ضرر؛ که دست مرد از جهان کوتاه بود، و تغییر نوشته هایش گناه.

اخیرا که به مناسبتی درین کتاب نفیس تورقی داشتم، موارد معدودی به نظرم آمد که جای گفتگو بود. عین لغت و معنی و شاهد را از کتاب نقل کردم و نکته ای را که به نظرم رسیده بود با علامت * به دنبال آن افزودم. برای تایید نظراتم ردیف کردن شواهد بیشتر ممکن بود، (به فیض فرهنگ ولف و لغتنامه دهخدا و متون معتبری که در سالیان اخیر با فهرست لغات به وسیله بنیاد فرهنگ ایران منتشر شده است و ظاهراً به دسترس آن مرحوم نبوده است). اما این شیوه با طبع تنگ حوصله من سازگار نیست. آنکه اهل تحقیق است خودش می تواند بدین منابع مراجعه کند.

قبل از ردیف کردن موارد اشکال اجازه می خواهم به نکته ای اشاره کنم؛ و آن اینکه من همه کتاب حاضر را بدین نیت بدقت نخوانده ام، مواردی که اشارت رفته است. نکاتی است که بقول آخوندها طردالباب بدانها برخورد کرده ام. نقد کامل مطالب کتاب بر عهده اهل تحقیق است.



اجازه فرمایید یک مطلب کلی هم در مورد لغت نویسی عرض کنم و بپردازم به موارد ابهام یا ایراد: درباره لغاتی که منحصر در یک مورد مشهود افتاده است و نه در متن مورد بررسی تکرار شده و نه در متون دیگر آمده است، باید با احتیاط بسیار عمل کرد. در این موارد شیوه فرهنگ نویسان گذشته معلوم است، به علت در دسترس نداشتن منابع تحقیق هرگاه به چنین مواردی برخورد می کردند، بی اندک تلاش و تحقیقی معنایی مناسب چنین مواردی برخورد می کردند، بی اندک تلاش و تحقیقی معنایی مناسب مقال برای صورت مشکوک واژه می تراشیدند و ضبط می کردند؛ و آماده خوران عالم ادب هم معنی منحوت اسلاف را با افزودن یکی دو کلمه مترادف به فرهنگ خود منتقل می فرمودند. نمونه این شیرین کاری ها آن مایه فراوان است که حاجتی به شرح و نقل ندارد.

اما امروزه کسانی که می خواهند با روش درست و علمی به کار استخراج لغات و تالیف فرهنگ بپردازند، باید بدین واقعیت عنایت فرمایند که این صورتهای مشکوک و منحصر، اغلب نتیجه غلط خوانی یا بد نویسی کتاب نویسان روزگار گذشته است. تفرسی و حدت ذهنی لازم است تا صورت درست کلمه پیدا شود. اگر کوشیدند و جستند و نیافتند باید به نحوی خواننده را از ماجرا باخبر کنند.

مرحوم نوشین در اغلب این موارد چنین کرده است، و بی آنکه حکم قاطع و نسنجیده ای صادر کند، میدان را برای هنرنمایی دیگران باز گذاشته است. تنها در موارد بسیار معدودی درین رهگذر مختصر غفلتی شده است، بمثل در مورد واژه " پتیاره " که در همین یادداشت بدان اشارتی خواهد رفت و " سپرده درون " و معدودی دیگر.

اما توضیحی درباره بعضی واژه ها و معانی آنها: (آنچه با حروفی متمایز از حروف متن آمده است متن نوشته مرحوم نوشین است. توضیحات من با علامت * شروع می شود. به شماره صفحات هم اشارت رفت: چه پیدا کردن موضوع در متن کتاب با رعایت ترتیب القبا آسان است.)

آگین: پر، انباشته، آگنده:

همی گفت اگر دخمه زرین کنم

ز مشک سیه گردش آگین کنم

• *داستان تردید رستم است در اینکه چگونه قبری برای سهراب بسازد، به گمان مخلص " آگین کردن " را اگر به معنی اندودن و اندود کردن بگیریم در این جا مناسب تر می نماید. سنائی هم گفته است " مدخلان را رکاب زراگین " یعنی زرانود و طلای کرده. فرخی هم دارد " بنفشه دیدی عنبر سرشت و مشک آگین " یعنی مشک اندود، یعنی سیاه.

آیین: آذین، زیب و زیور:

سراسر همه شهر آیین بیست

بیاراست میدان و جای نشست

• معنی مذکور توسعا درست است و گویا صورت دقیقترش همان آئینه بستن باشد که هنوز ترکیبات " آئینه بندی " و " آئینه بندان " متداول است و بستن آئینه در مراسم جشن و سرور بر در و دیوار – لاقل در ولایات جنوبی ایران- مرسوم.

ارزانی: ارزنده، سزاوار، شایسته:

• در " واژه نامک " به تایید این معنی عبارتی از کلیله و دمنه آمده است بدین صورت: " بقا باد ملک را، هر عفو که از کمال استیلا و بسطت و وفور استعلا و قدرت ارزانی باشد هنر است ". به گمانم " ارزانی باشد " درین جمله به معنی " عطا شود، اعطا شود " درست تر می نماید. شواهدش در تاریخ بیهقی و کلیات سعدی فراوان است.

ازار: شلوار، تنبان کوتاه یا بلند:

فرستاده آمد بر شهریار

ز بیخ کیا بر میانش ازار

تنکه کشتی گیری:

... برفتند شایسته مردان کار

بیستندشان بر میانه ازار



• در این که ازار و ایزار – و صورتهای دیگرش- به معنی شلوار هم آمده است، شکی نیست. اما " کمر بند" را هم در پهلوانی و کشتی گیری مقامی بوده است، و کمر بند پهلوانی تا همین چند سال پیش در حکم مدال طلای امروزی بود. در این بیت بوحنیفه اسکافی هم که:

• خدایگان جهان مر نماز نافله را

• بجای ماندو بیست از پی فریضه ازار

ازار بستن دقیقا معادل " کمر بستن" است. چه خدایگان خراسان با آن همه القاب و عناوین، چیزی از مقوله بابا طاهر عریان عوام الناس نبوده است که وقت نماز ستر عورت کند. دلم می خواهد در ابیات بالا " ازار" را کمر بند و "ازار بستن" را کمر بستن معنی کنم.

اما در این شعر که:

... یکی خانه دید آسمانش بلور

ازارش همه سیم و پیکرش زر...

با معنی " پوشش" که مرحوم نوشین برای ازار ضبط فرموده است، موافق نیستم و به گمانم ازار درین جا همان باشد که امروزه در اصطلاح بنائی " هزاره" می گویند.

انداختن: در این بیت فردوسی زدن (رای) است:

از آن پس بیامد به پرده سرای

ز هر گونه انداخت با شاه رای

در این بیت دقیقی به معنی بکار بردن:

بر آن جادوی چاره ها ساختند

نه سود آمد از هرچ انداخت

• به گمان بنده در هر دو بیت " انداختن" درست معادل است با " طرح کردن" در تداول امروزی. در مجمل التواریخ و القصص آمده: " پس روزی با وزیران مشورت کرد که... پس از هر نوع انداختند تا بر آن قرار افتاد که..." (ص چهارصد و نود و شش، و نیز به مقدمه مرحوم بهار در همان کتاب رجوع شود). در بیت دقیقی هم موضوع مربوط است به شاه بلخ که پیر و نزار شده و :

سران و بزرگان و هر مهتران

پزشکان دانا و نام آوران

بر آن جادوی چاره ها ساختند

نه سود آمد از هرچ انداختند

پس این زردهشت پیمبرش گفت

که زاو دین یزدان نشاید نهفت

و سرانجام:

همه سوی شاه زمین آمدند



ببستند کشتی به دین آمدند

یعنی از هر چه پیشنهاد کردند و طرح کردند و عرضه داشتند، سودی حاصل نشد.

(نکته ای در مورد ببستند کشتی : همین موارد است که بین چاچ مسکو- با همه خوبیهایش - و حد کمال فاصله می اندازد و تهیه نسخه منقحی از شاهنامه را واجب می کند. رجوع فرمایید به " کستی بستن" در فرهنگهای معتبر.)

از در کار نیست: بکار نمی خورد، بدر نمی خورد، این چاره کار نیست.

چنان بد که ابلیس روزی بگاه

بیامد باز یکی نیکخواه

بدو (ضحاک) گفت جز تو کسی کدخدای

چه باید همی با تو اندر سرای

زمانه بر این خواجه سالخورده

همی دیر ماند تو اندر نورد

بگیر این سر مایه و رجاه او

ترا زبید اندر جهان گاه او...

چو ضحاک بشنید اندیشه کرد

ز خون پدر شد دلش پر ز درد

به ابلیس گفت این سزاوار نیست

دگر گوی کاین از در کار نیست

• به گمانم " از در کار نیست" در این مورد یعنی: عملی نیست، کردنی نیست.

بودنی: پیشامد، حادثه، ماجرا:

مرا گر نبودی خرد شهریار

نگشتی ز من بودنی خواستار

• گویا معنی " سرنوشت، امر، مقدر، تقدیر" مناسب تر است، این بیت از زبان جاماسب است که:

سر موبدان بود و شاه ردان

که بودی بر او آشکارا نهان

و " ستاره شناس و گرانمایه بود" و شاه از او می خواهد که از اختر شماری برگردد و بگوید که در این جنگ پیروزی با کیست، او دژم گشته می گوید:

که می خواستم کایزد دادگر

ندادی مرا این خرد وین هنر

مرا گر نبودی خرد، شهریار



نگشتی ز من بودنی خواستار

نگویم من این، ور بگویم به شاه

کند مرا شاه شاهان تباه

ایوان: خانه، کوشک، کاخ:

چو گرمابه و کاخهای بلند

چو ایوان که باشد پناه از گزند

بایوان ضحاک بردندشان

بدان اژدها وش سپردندشان

• گویا ایوان معنائی اخص از خانه و کاخ داشته باشد. در این مورد شواهد فراوانی در لغتنامه آمده است.

باد و بید:

در زیر ابیاتی که به عنوان شاعر این ترکیب ذکر شده است، ماخذ را " نه پرویز دو هزار و پانصد و چهارده" ضبط کرده اند و یکی از مصراعها هم بدینسان نقل شده است: " که پیمان شکن خاک باید کفن". این هر دو غلط است و ناگفته نماند که غلطهای چاپی نیست! شماره درست ماخذ این است: " نه پرویز دو هزار و پانصد و بیست و چهار" و صورت صحیح شعر هم این: " که پیمان شکن خاک باید کفن".

در همین جا اجازه می خواهم نکته دیگری را نیز تذکر دهم. در صفحه سی و هفت ذیل واژه " آهیختن" شواهدی از ناصر خسرو آمده است بدین سان "... کاین برون آهیخد از دل بیخ کین" و "... از حجت خواهم که برآهیخی خنجر". این ها هم غلط چاپی نیست، اما به گمانم " برون آهیند" و " برآهنجی" درست باشد. (این را به شیوه منتقدان روزگار بدین منظور نوشتم که چون من بنده بر چاپ نظارت کرده و مقدمه نوشته ام دوستان بدانند که بخاطر رعایت امانت حتی از اصلاح اغلاط فاحش به سلیقه خود خودداری کرده ام.)

بار: بیخ و بن

به خواهشگری رفتم ای شهریار

وگرنه بکندي سرش را ز بار

سران سواران چو برگ درخت

فرو ریخت از بار و برگشت بخت

• بار در بیت دوم به معنی تنه درخت است و در بیت اول – به مجاز- تن آدمیزاد. شاهد؟ فراوان. از فردوسی:

اگر نیستی فر این تاجدار

سرت کندمی چون ترنجی ز بار

پیداست که ترنج را از ریشه نمی کنند، از شاخه جدا می کنند.

از دقیقی:

به زیر دیبه سبز اندر آنک

ترنج سبز و زرد از بار بنگر

از لیبی:



آن جخش ز گردنش بیاویخته گوئی
خیکی است پر از باد بیاویخته از بار

از فرالاوی:

دلا کشیدن باید عتاب و ناز بتان
رطب نباشد بی خار و کنز بر بار

از فرخی:

بگسلاند سر شیر از تن شیر
هم بدانسان که کسی میوه ز بار

و نیز این بیت دیگر از همو:

چون درختان گشن بودند از دورو به تیر
درفتادند بدانسان که قند میوه ز بار

و درین ابیات سعدی که در بسیار جاها به غلط "پر بار" ضبط شده است:

بسیار توقف نکند میوه بر بار

چون عام بدانند که شیرین و رسیده ست
بر او محاسن اخلاق چون رطب بر بار
در او فنون فضایل چو دانه در رمان

بازار:

الف- نیرنگ و فریب:

چو او بشنود خوب گفتار من
نه اندیشد از رنگ و بازار من
چو ضحاک بشنید گفتار اوی
نهانی ندانست بازار اوی

ب: پیشامد، ماجرا:

چو دستور با لشکر آمدش پیش
بگفت آنچ آمد ز بازار خویش

پ: بیهوده گوئی، بهانه، عذر بیجا:

غمی گشت قیصر ز گفتارشان
چو بشنید زآنگونه بازارشان



در مورد این کلمه شواهدی که در واژه نامک ذیل معانی شماره الف و ب و پ آمده است ظاهراً همه به یک معناست. برای کلمه بازار بنده یادداشت‌هایی تهیه کرده است که از حوصله این مختصر خارج است و شاید به صورت مقالتي جداگانه تقدیم محققان شود. علي الحساب خوانندگان را حواله مي دهم به ستون اول صفحه سیصد و پنجاه حرف " ب " لغتنامه دهخدا، منحصرأ برای ملاحظه شواهد نه معنایی که بر صدر شواهد گذاشته اند و بر همه شواهد منطبق نیست.

بهي: دین بهي، آئین زردشتي:

پرستش بهي بر کنم زین جهان

سپارم تو را تاج و تخت مهان

• این مقاله راجع به بحث در نسخه بدل‌های چاپ مسکو نیست اما بنده که نمی دانم مصراع اول را چگونه باید خواند. نسخه بدل اینست: پرستشگهي بر کنم زین جهان.

پامس: پای بسته و درمانده (لغت فرس)، پای بند:

تو گفتي هوا پر کركس شده است

زمین از پی پیل پامس شده است

• نه معنی به دلم می نشیند و نه شاهد.

پتیاره: به معنی گزیر، چاره، که در هیچیک از فرهنگها نیامده است:

... يکي را به بستر يکي را به جنگ

يکي را بنام و يکي را به ننگ

همي رفت بايد کزين چاره نيست

مرا نیز از مرگ پتیاره نيست

• کاش نسخه ها در دسترس بود و باز دقتي می شد. نکند که بجای " نیز" کلمه " بتر" به معنی بدتر و ناخوشایندتر بوده است. (تأیید این نظر را بشواهدی که ذیل معانی قبلی همین واژه پتیاره آمده است رجوع فرمائید به صفحه صد و شش). در مورد معنی دوم این واژه: " زشت، نفرت آور، مهیب، هولناک" نیز جای سخن است. در سه بيتي که به عنوان شاهد برای این معنی آمده است ترکیب " زشت پتیاره" بکار رفته. مثلاً " که آن ازدها زشت پتیاره بود". ذکر مترادفات به صورت اضافه یا عطف شیوه فردوسي نیست. گویا درین موارد همان معنی " بلا، نازله، نائبه" و مانند آن مناسب تر باشد.

پخته: به وزن و معنی : پنبه:

چو شنگرف بر پخته سیم خام

بگسترد خورشید رخشنده دام

• نمی دانم اگر بر اساس نسخه لندن درین بیت " پخته" بکار رفته باشد و پخته هم به معنی " پنبه" آمده باشد، ترکیب " پخته سیم خام" اصلاً چه مفهومی را می رساند. " تخته سیم" و "تخته سیم خام" بسیار شنیده ایم، اما " پخته سیم خام..."

پیسودن: لگد کوب و پامال کردن:

شنیدین و دید آن سخن ها کجا

نیودي تو مر گفتنش را سزا

نه پوشیدني و نه بنمودني

نه افکندني و نه پیمودني



• مقابل افکندن به معنی دور انداختن و رها کردن و دست نزدن، بگمانم " بیسودن" یعنی لمس کردن است. شاید مصراع آخر چنین باشد: نه افکندنی و نه بیسودنی؛ به دلایل معانی متقابل و متضاد در مصراع قبلی.

پیشگاه: پادشاهی، کشور:

وزین کار کاندیشه کردست شاه

بر آشوبد این نامور پیشگاه

• این بیت از جوابی است که رستم به کاوس می دهد، کاوس سران سپاه را سرزنش می کند که چرا با افراسیاب جنگ نکردند، رستم می گوید:

کسی کاشتی جوید و سور و بزم

نه نیکو بود پیش رفتن به رزم

وزین کار...

و سرانجام تهدیدش می کند که اگر اندیشه پیمان شکنی در سر بهرواند سران حضرت و درباریان خشمگین می شوند و بر او خواهند شورید. به گمان من پیشگاه در این بیت نیز درست معادل " حضرت" عربی است یا برعکس.

بیمودن: نوشیدن می:

بیمای می تا یکی داستان

بگویمت از گفته باستان

• گویا مفهوم مصراع اول اینست که " می به پیمانه کن" یا " جام را پر کن" و سرانجام: " جامی بده، جامی به من بنوشان". برای ملاحظه شواهد به " لغت نامه دهخدا" رجوع فرمائید، اگرچه در تشخیص و تعیین معانی طبق معمول، آشفته کاری کرده اند و پر کردن و آشامیدن و آشامانیدن را درهم آمیخته اند.

خنیده: تنین انداز، مشهور و معروف:

خنیده به گیتی به مهر و وفا

ز آهرمنی دور و دور از جفا

• گویا منظور شادروان نوشین همان " طنین انداز" است. بهرحال به گمانم معنی " ستوده" درین مورد مناسب تر باشد.

زخم : بنا کردن، ساختن:

چو هنگامه زخم ایوان بود

بلندی ایوان چو کیوان بود

• زخم را به معنی " بنا کردن و ساختن" قبول ندارم، در این که کار و زخم اصطلاحی است مربوط به بنایی شکی نیست به دلیل ابیات زیر:

خسرو پرویز می خواهد ایوان مداین را بنا کند. معماران خواستند . مهندسی رومی انتخاب شد:

بر خسرو آمد جهان دیده مرد

بر او کار و زخم بنا یاد کرد

و مهندس به کار پرداخت و :

فرو برد بنیاد ده شاه رش



همان شاه ریش پنج کرده برش

و با سنگ و گچ دیوار را برآورد، سپس بفرمود "بتابند باریک تابی رسن" و ارتفاع دیوار را اندازه گرفت و گفت مهلت می خواهم:

چهل روز تا کار بنشینم

ز کاریگران شاه بگزینم

چو هنگامه زخم ایوان بود

بلندی ایوان چو کیوان بود

بدان زخم خشمیت نباید نمود

مرا نیز رنجی نباید فزود

خسرو مهلتش نداد، و :

بدانست کاریگر راستگوی

که عیب آورد مرد دانا بر اوی

که گیرد بر آن زخم ایوان شتاب

اگر بشکند گم کند نان و آب

ناچار فرار کرد و چهار سال بعد باز آمد و به معتمدان شاه ثابت کرد که دیوار نشست کرده است و :

چنین گفت رومی که از زخم کار

برآورد می بر سرای شهریار

نه دیوار ماندی نه طاق و نه کار

نه من، ماندمی بر در شهریار

و چون سقف زده و ایوان ساخته شد:

همی کرد هر کس به ایوان نگاه

به نوروز رفتی بدان جایگاه

کس اندر جهان زخم چونین ندید

نه از کاردانان پیشین شنید

یکی حلقه زرین بدی ریخته

از آن چرخ کار اندر آمیخته

فرو هشته ز او سرخ زنجیر زر

به هر مهره ای در نشاندۀ گهر



چو رفتی شهنشاه بر تخت عاج

بیاویختندی ز زنجیر تاج

از طول و تفصیل - که مغایر سلیقه و حوصله من است - معذرت می خواهم. در مورد زخم و زخم کار نظر قاطعی ندارم، تنها به دو نکته اشاره می کنم، هنوز بنایان در ولایت ما پی را می کنند و دیوار را بالا می برند و سقف می زنند، صفت "ضربی" را هم درباره سقف همه شنیده اند.

سپرده درون: یکدل، همراه:

زنی بود با او {سودابه} سپرده درون

پر از جادوی بود و رنگ و فسون

• نکند " به پرده درون" باشد؟

فرزانه: فردوسی این واژه را در بیت به معنی پیروز و چیره بکار می برد:

دل زال یک باره دیوانه گشت

خرد دور شد عشق فرزانه گشت

• این بیت و ابیاب پیش و پس در همه نسخه های اساسی چاپ مسکو نیست و در صحتش جای تردید هست.

• بهرحال اگر بخواهیم مصراع دوم را به همین صورت قبول و معنی کنیم استفاده از قول مولف برهان قاطع که فرزانه را به معنی " آنکه مجرد و مطلق العنان باشد" ضبط کرده است، شاید مناسب تر باشد. بهرحال لغاتی از این دست که در موردی منحصر آمده باشد، مادام که از متن دیگری شواهدی بدست نیاید، باید با تردید تلقی شود.

کله: رخسار، روی:

همه گیل مردان شیر یله

ابا طوق زرین و مشکین کله

• نمی دانم صفت مشکین برای صورت گیل مردان چه مناسبتی دارد؟ آیا کله مخفف کلاه است و این شیرمردان گیلک کلاه سیاه رنگ بر سر داشته اند، یا تلفظ دیگری به معنی سر است و مشکین کله به معنی سیاه موی و کنایه از جوان است.

کمر گشادن: دست از جنگ کشیدن:

پدر تا بود زنده با پیر سر

ازین کین نخواهد گشادن کمر

• گویا معنی برآسودن، فراغت یافتن، منصرف شدن، دست کشیدن، عام تر و کلی تر از معنی مذکور در فوق باشد. کمر گشادن ظاهراً مقابل کمر بستن است که بمعنی " مصمم شدن، عزم کردن، بسیجیدن، آماده و مهیای کاری یا خدمتی بودن " متداول است.

نوشه:

در مورد این شعر: " گرامیش دارید و نوشه خورید" مولف بحث مفصلی فرموده و بدین نتیجه رسیده که درستش این است: " گرامیش دارید و توشه خورید". راجع به نوشه و نوشه خوردن، یادداشتی در حاشیه لغتنامه نوشته بودم که ندانستم کدام شیر پاک خورده ای حذف کرد، نوش به معنی شراب و نوش خوردن به معنی شراب خوردن در شاهنامه بسیار آمده است، از جمله:

بفرمود تا داروی هوش بر

پرستنده آمیخت با نوش بر



و نیز این بیت:

چو شد نوش خورده شتاب آمدش

گران شد سرش رای خواب آمدش

اگر بخواهیم معنایی برای نوشته خوردن بتراشیم ظاهراً " شراب خوردن" با موضوع مقال مناسب تر می نماید.

اینها که برشمردم و ده برابر این، هرگز نمی تواند از عظمت کار نوشین بکاهد. فرهنگ نویسی به هر صورت کار ظریف دشواری است. جای اگر و مگر فراوان دارد، وگرچه به حد اعجاز دقت کنند. این واقعیت را کسانی تصدیق می کنند که درین رهگذر با شیوه علمی گامی نهاده باشند. رجزخوانان بیرون گود را به حال خود واگذارید، که طبل بلند بانگند و در باطن هیچ.

(به نقل از هفته نامه هنر « نوشین »، ۱۸ فروردین ۱۳۵۹، سال اول، شماره دوم، تهران)

<http://www.saqqezlibrary.com>



در اعماق گورکی

[کتابها] ماکسیم گورکی :نوشته

ترجمه :عبدالحسین نوشین

ناشر :قطره [کتابها]

چاپ اول 1383 :

شابک 964-341-404-3 :

شمارگان چاپ 2200 :

قطع رقعی/ جلد شومیز

تعداد صفحات 160 :

درباره کتاب :

نمایشنامه "در اعماق" نه بر اساس پرداخت جزءپردازانه گورکی بلکه با توجه به کلیاتی که از زندگی افراد پست و فرومایه اجتماع ترسیم کرده شهرت و اعتبار یافته است. آنچه این نمایشنامه را بیش از هر چیز دیگری حایز اهمیت ساخته توصیف دقیق گورکی از



راز و نیازها، امید و آرزوها، شیوه زندگی و خشم و یاس آدمهای اعماق اجتماع است، که همچون افرادی که در سطح اجتماع زندگی می کنند از اینکه رویاهای شان به واقعیت می پیوندند یا نه در تردید و تزلزل اند. بسیاری از منتقدانی که درباره گورکی و آثارش اظهار نظر کرده اند "در اعماق" را تنها شعر کاملاً موفقی ارزیابی کرده اند که گورکی سروده است.

<http://www.adinebook.com>



پیداآورنده: ویلیام شکسپیر، عبدالحسین نوشین (مترجم)
ناشر: قطره 11 - آذر، ۱۳۸۵
قیمت: 15000 ریال
 این کتاب از 2 فروشگاه قابل تهیه می باشد.

<http://www.irandidban.com>

Iran Didban

ایران دیدبان

واژه ها و اصطلاحات فرقه رجوی (۴)

اقتصاد به زبان ساده :

از کتب آموزشی سازمان که پیش از ضربه شهریور ۱۳۵۰ تدوین شده و نوشتن آن را به محمود عسکری زاده نسبت داده اند ، کتاب تلخیص ابتدایی و ساده ای از مفاهیم اقتصاد سیاسی مارکسیسم است و شبیه آن را توده ای ها در سالهای دهه ۱۳۳۰ با عنوان اصل علم اقتصاد انتشار دادند که عبدالحسین نوشین تلخیص و تألیف کرده بود .

<http://www.asianews.ir>

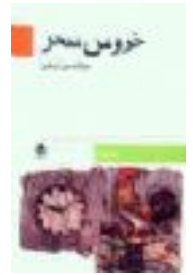


خان و دیگران

کتاب «خان و دیگران» اثر «عبدالحسین نوشین» توسط انتشارات قطره منتشر شد. در مجموعه حاضر، خوانندگان به ویژه نسل جوانی که احتمالاً با آثار نوشین آشنایی ندارند با یکی از عرصه های فعالیت نوشین آشنا خواهند شد، که بی شک شخصیت، دیدگاه ها و گرایش های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی وی را توضیح خواهد داد.

<http://www.goodreads.com>

goodreads

□ خروس سحر

□ نویسنده : نوشین - عبدالحسین
□ موضوع : نمایشنامه فارسی - قرن ۱۴
□ ناشر : نشر قطره

نمایش نامه ی "روسپی بزرگوار" [از ژان - پل سارتر] توسط عبدالحسین نوشین سال ها پیش در دهه ی ۲۰ شمسی ترجمه شده و بارها چاپ شده است.



<http://www.atefrad.org>

نگاهی کوتاه به شخصیت □ علویه خانم □ صادق هدایت

مهدی عاطف راد
علویه خانم زنی است آواره و در به در، و اخلاق آوارگان ولگرد در او به روشنی بارز است. تقدیرش بی سر و سامانی است. سرنوشتش آوارگی است. هر جا که قسمتش باشد می رود و هر جا که مقدرش باشد می خوابد، و با آن که به هر دری می زند تا بلکه برای دخترش و خودش سر و سامانی و سرپناهی و تکیه گاهی پیدا کند، اما همیشه ناکام می ماند.
صادق هدایت در ساخت شخصیت علویه خانم چند منبع اصلی داشته. نخستین منبع او روایت دوستش عبدالحسین نوشین، پدر تأثیر ایران، است. علویه خانم شخصیتی واقعی بود و کم و بیش با همین مشخصاتی که در داستان هدایت روایت شده، بین تهران و مشهد مسافرت می کرد و برای زوار امام رضا پرده خوانی می کرد. هدایت خودش علویه خانم را ندیده بود، اما نوشین در یکی از سفرهایش با این زن آشنا شده، به رفتار و کردار و کاراکتر او با دید تیزبین و موشکاف روان شناسانه اش دقیق شده، حاصل مشاهداتش را برای هدایت تعریف کرده، به او پیشنهاد کرده بود که داستانی درباره این زن بنویسد. با توجه به شناخت عمیقی که هدایت از مردم کوچه و بازار و زنان سنتی ایران زمان خودش داشت، ایده نوشین را پسندید و پیشنهادش را پذیرفت، و حاصل مشاهدات عینی دوستش را با تخیل هنرمندانه و قریحه ادیبانه خودش درهم آمیخت و از ترکیب آن ها داستانی درخشان چون داستان □ علویه خانم □ آفرید. در خلق این شاهکار، صادق هدایت سرمشق و الگوی ادبی مهمی نیز در اختیار داشت و آن نمایشنامه □ ننه دلاور □ برتولت برشت بود که داستان زن کاسبکار و دوره گردی شبیه علویه خانم است که در آلمان زمان جنگ از این شهر به آن شهر می رود تا بتواند نان خودش و خانواده اش را در آورد و شکم همیشه گرسنه شان را سیر کند.